

زمانه و کارنامه حزب دمکرات ایران؛ (۱) (یک بررسی انتقادی)

علی ابوالحسنی (مؤلف)

اشاره

فاصله زمانی تقریباً دو ساله صدور دستخط تأسیس مجلس شورای ملی از سوی مظفرالدین شاه تا انحلال خونین مجلس اول به دستور محمدعلی شاه (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴-۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ ق/ ۱۴ مرداد ۱۳۸۵-۲ تیر ۱۳۸۷ ش) در عرف تاریخ مشروطیت، به «مشروطه اول یا صغیر» موسوم است، و در پی آن با دوران تقریباً یکساله موسوم به «استبداد صغیر» روبه‌رو می‌شویم که فتح تهران و سقوط محمدعلی شاه به توسط اردوی مشروطه (۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۷-۲۴ تیر ۱۳۲۸) بر آن نقطه پایان می‌گذارد و سپس فصلی نو در تاریخ کشورمان گشوده می‌شود که به «مشروطه دوم یا کبیر» شهرت دارد و مشخصه آن: تعیین پادشاه جدید (احمد شاه)، نصب نایب‌السلطنه (عضدالملک)، تشکیل دولت مشروطه (به ریاست سپه‌دار تنکابنی) و، سرانجام، افتتاح مجلس دوم است. ویژگی «مشروطه اول»، ظهور و بروز انجمنهای قارچ‌گونه و خلق‌الساعه‌ای است که همزمان با به بار نشستن نهال جنبش مشروطه و باز شدن تدریجی فضای سیاسی در کشور، سربرآورده و کران تا کران ایران را (از پایتخت گرفته تا شهرها و بعضاً روستاهای دور) عرصه تکاپوی گسترده خویش می‌سازند و برای پیشبرد مقصود خود (که متأسفانه غالباً آلوده به اغراض فردی و گروهی است) از همه وسائل و امکانات موجود یعنی: تظاهرات خیابانی، مطبوعات انتقادی، شبنامه‌های سیاسی و حتی ترور مسلحانه، بهره می‌جویند و نهادهای رژیم نوین (به ویژه مجلس) را در موارد بسیاری، خواسته یا ناخواسته، به سوی اهداف خودخواسته می‌کشاند.^۱ ویژگی «مشروطه دوم»، اما، پیدایش و گسترش احزاب متعددی است که با نامهای

۱. در آن زمان، البته حزب یا فرقه اجتماعیون عامیون نیز وجود داشت که مرکز آن در خارج از ایران (باکوی قفقاز) بود و فعالیتهایش چندان رسمی و علنی نبود.

گوناگون (دمکرات، اعتدال، اتفاق و ترقی و...) در مجموع، راه همان انجمنهای مشروطه اول را می‌روند. منتها حمله و یورش آنها (که پیش از این، نوعاً متوجه دربار محمدعلی شاه بود) این بار، متوجه یکدیگر است و شکاف عمیقی که میان طیف مشروطه خواهان (اعم از مشرع و سکولار) با شاه قاجار (و احیاناً جناح مشروعه خواه) وجود داشت اینک به درون خود آن طیف انتقال یافته و منشأ بسی درگیرها و حتی ترورهای متقابل شده است.

حزب دمکرات ایران، از جمله مشهورترین، فعال‌ترین و تأثیرگذارترین احزاب مشروطه دوم است که کنشها و واکنشهای آن، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، بسیاری از حوادث آن دوران را رقم زده و شناخت تحولات سیاسی - اجتماعی مشروطیت در کشورمان، بدون بررسی دقیق اندیشه و عملکرد این حزب، ممکن نیست.

پوشیده نیست که، وجود احزاب گوناگون در هر کشور، از لوازم «آزادی و مردم سالاری» است و تکاپو و رقابت احزاب با یکدیگر، زمینه پیشرفت و تعالی را در عرصه حیات اجتماعی فراهم می‌سازد. حزب اکثریت، که از پشتوانه حمایت غالب مردم برخوردار است، دولت دلخواه را روی کار آورده به پیشبرد اهداف و اصلاحات مورد نظر همت می‌گمارد. جناح اقلیت نیز به انتقاد از برنامه و کارنامه دولت پرداخته، کاستیها و کژیهای آن را نقد می‌کند و با این عمل، به کشف و رفع نقائص مدد می‌رساند. در معنی، اکثریت و اقلیت، به مثابه دو دست، از ابهت پیشرفت کشور را به جلو می‌رانند.

این همه، اما، زمانی است که احزاب، در یک تعامل معقول و منطقی، به اصطلاح «قواعد بازی» را رعایت کنند و رقابت میان آنها، سالم و متناسب با جامه‌های تمدن و فرهیخته باشد. در غیر این صورت، افراطها و چپ رویها، به چالشهای تند و فزاینده بین احزاب می‌انجامد و چالشها و کشمکشهای حاد به آشوبهای کور اجتماعی دامن می‌زند و آشوبهای کور، بحران می‌آفریند و در بحرانها، دولتها ثبات و ملتها آسایش و انسجام خود را از دست می‌دهند و مصالح و منافع ملی آسیب می‌بیند. به دیگر تعبیر: «آزادی» به «هرج و مرج» بدل می‌شود و هرج و مرج نیز زمینه را برای تجدید بلکه تشدید «استبداد و دیکتاتوری» فراهم می‌کند، و از آن پس، چنانچه احزابی هم باقی بمانند، مصنوعی و فرمایشی‌اند....

پیشینه عملکرد احزاب در کشورمان - در فاصله مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی - متأسفانه حکایت از دور بسته: استبداد ← آزادی ← هرج و مرج ← دیکتاتوری دارد. و اگر بگوییم که در ایران یک سده اخیر، هیچ چیز بیشتر از خود «آزادی» (و در واقع، «سوء استفاده» از این عنوان مقدس) به آزادی و مردم سالاری لطمه زده و راه را بر تجدید استبداد نگشوده است، چندان به بیراهه نرفته‌ایم. به گمان ما، نهادینه نشدن آزادی و مردم سالاری - به نحو مطلوب - در کشورمان،

با وجود گذشت یک قرن از مشروطیت و به رغم طرح و تبلیغ مداوم شعار آزادی، ریشه در همین دور بسته و خانمانسوز دارد.^۲

حزب دمکرات ایران، از جمله نخستین و فعالترین احزاب سیاسی کشورمان پس از تأسیس مشروطیت می‌باشد و بررسی و نقد کارنامه آن، زمینه خوبی برای آشنایی با پیشینه عملکرد حزب در ایران، و موجبات پیدایش آن دور بسته سیاسی به دست می‌دهد که در بالا به آن اشاره شد. پیدا است که انتقاد از حزب دمکرات، هرگز به معنای معصومیت احزاب مقابل (از جمله، حزب اعتدال) نیست و کارنامه آنها نیز نیاز به بررسی و کاوش جداگانه‌ای دارد، که باید در جای خود بدان پرداخت.

حزب دمکرات ایران؛ کارنامه‌ای با فعالیت بسیار، اما پرخطا

حزب دمکرات، یا بهتر بگوییم: «فرقه دمکرات (عامیون) ایران» که در اوایل مشروطه دوم (مخصوصاً در شوال ۱۳۲۷ قمری) تأسیس شد، زمام آن در دست کسانی چون تقی زاده و فراتر از او: حسینقلی خان نواب قرار داشت و بخش عمده کسانی را که جناح تندرو و سکولار مشروطه را در مشروطه اول تشکیل می‌دادند دربرمی‌گرفت.

حزب دمکرات، کارنامه‌ای سرشار از فعالیت، اما پر از خطا دارد و خطاهای آن نیز عمدتاً از این امر ناشی می‌شود که گردانندگان آن، خصوصیات کشور و ملت خویش

۲. بی‌اعتقادی یا کم‌اعتنایی رجال بزرگ سیاسی ما (همچون دکتر مصدق) نیز به تحزب، و متقابلاً گرایش آنان به «جبهه» (به معنای طیفی از احزاب مختلف که در برهه‌های حساس تاریخ، گردهم آمده در عین حفظ خصوصیات فکری و مسلکی خود، بر پایه اصول و اهداف مشترک، همکاری می‌کنند) از همین تجربه تلخ سیاسی و تاریخی نشئت می‌گیرد که: هرگاه مردم ایران از حالت «تحزب» یعنی حزب سازی و حزب بازی به سمت ایجاد «جبهه» رفته‌اند، در مبارزات خود موفق شده و به پیروزیهای بعضاً شگفت‌آور دست یافته‌اند و، برعکس، هرگاه که «تحزب» بر «جبهه» فائق آمده و اتحاد عمومی جای خود را به تفرق گروهی داده است، مبارزات سیاسی با شکست مواجه شده و ملت، چه بسا پیروزیهای پیشین را نیز باخته است (تجربه «مشروطیت» و نهضت ملی کردن صنعت نفت گواه این امر است). مرحوم کیا علی کیا، از فعالان سیاسی دوران نهضت ملی بود که در میتینگ عظیم ۲۵ مرداد ۳۲ (در میدان بهارستان تهران) نقش نظامت را برعهده داشت و پس از کودتای ۲۸ مرداد، در نتیجه مبارزات سیاسی پیشین و نیز مقالات تندری که در مطبوعات برضد سرلشکر دادستان (یا به قول خودش: جان ستان!) می‌نوشت مدتها آواره بود. وی می‌گفت: ما - یعنی مجموعه نیروهای ملی - از ماهها پیش از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از درون متلاشی شده و حالت یک تخم مرغ از درون پوستیده را یافته بودیم، و کودتا تنها لگدی به این تخم مرغ یزررق و برق اما از درون پوشالی زد. نقل می‌کرد: مثلاً زمانی که قرار بود به مناسبت یادبود حوادث گذشته نهضت با مسائل جدید، اعلامیه‌ای صادر شود و بایستی رهبران احزاب گوناگون پای آن را امضا می‌کردند، دعوی عجیبی درمی‌گرفت که کدام حزب، اول امضا کند و نامش بالاتر از دیگران بیاید؟! وی جداً معتقد بود اگر هم کودتای ۲۸ مرداد رخ نمی‌داد، با آن وضع، ما خودمان، یکدیگر را نابود می‌کردیم.

را عمدتاً از زبان بیگانگان شناخته و با تحلیلهای آموزه‌های غیروومی، سعی در رفع مشکلات (وهمی یا واقعی) داشتند، و تجربه تاریخی در کشورهای مختلف جهان (و از آن جمله، کشور ما) نشان می‌دهد که این شیوه عمل - حتی اگر صداقتی در آن باشد - نوعاً جز به تخریب و تباهی اوضاع نمی‌انجامد، چنانکه در مورد حزب دمکرات نیز همین اتفاق رخ داد. بررسی و نقد کارنامه حزب دمکرات، می‌تواند از همین نقطه اساسی آغاز شود.

۱. مرامنامه حزب دمکرات: گرایش به غرب، ستیز با اسلام و روحانیت

۱-۱. گرایش به غرب (سوسیالیسم و مارکسیسم)

نخستین ویژگی بارز پروگرام (یا مرامنامه)^۳ و نظامنامه حزب دمکرات، تأثیرپذیری آشکار آن از غرب، و «غریزدگی» نویسندگان آن است؛ غریزدگی و غرب‌باوری‌ای که با «خصوصیت» نسبت به تاریخ و فرهنگ ملی و اسلامی این سرزمین (و کلاً شرق اسلامی) همراه بود و ریشه در «ناآگاهی» از این تاریخ و فرهنگ، و قیاسهای ناروا میان اوضاع مغرب زمین و کشورمان داشت.^۴

شیخ ابراهیم زنجانی (از بنیادگذاران و فعالان حزب دمکرات)^۵ و رئیس فراکسیون آن حزب در مجلس دوم^۶ مرامنامه و نظامنامه حزب دمکرات را در اصل نسخه‌ای وارداتی از اروپا می‌شمارد:

...تقی‌زاده از اروپا، مرامنامه و نظامنامه حزب دمکرات را آورده کم‌کم شروع به ترویج محرمانه آن کرده بود. هنوز ده نفر بیشتر نبودند. مرا دعوت کردند و من

۳. در اسناد و مدارک حزب دمکرات، عنوان پروگرام (برنامه) و مرامنامه، بر یک متن اطلاق شده‌اند. رک، «دیباچه پروگرام» حزب دمکرات مندرج در: اوواق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران، جاویدان، ۵۹، صص ۳۶۱-۳۶۶، در مقایسه با: «مرامنامه فرقه سیاسی دمکرات ایران (عامیون)، چاپ چهارم، ۱۳۲۹ قمری، مندرج در: مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران در دومین دوره مجلس شورای ملی، به کوشش منصوره اتحادیه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۶۱، صص ۸-۱.

۴. راجع به تاریخچه حزب دمکرات و برنامه و نظامنامه آن، همچنین رک: صفر زمانی، تاریخچه احزاب و حزب دمکرات ایران، مقدمه ا.ح. آریانیور، تهران، واژه‌آرا، ۱۳۷۹؛ محمدتقی بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۵۷، ج ۱، ص ۹؛ علیرضا باقری‌ده‌آبادی، مطبوعات ارگان در ایران از مشروطه تا انحلال مجلس سوم، تهران، انتشارات همشهری، ۱۳۸۲، صص ۱۷۹-۱۸۶.

۵. اوواق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، همان، ص ۳۳۵.

۶. سید ابوالحسن علوی، رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب بغمایی و ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۶۳، ص ۱۵.



سید حسن تقی‌زاده نماینده دوره اول مجلس شورای ملی | ۶۸۲۲-۱۹۱۰ع

مراومه را موافق آمال خود دیده قبول کردم. بعد، یک مجمع مرگب از ده دوازده نفر برای تفتیح و تکمیل مرام تشکیل کردیم [کذا]. من و تقی‌زاده و حسینقلی‌خان نواب و وحیدالملک و صدیق حضرت و سیدمحمدرضا مساوات و حاجی سیدابوالحسن [علوی] و چند نفر دیگر مراومه را تکمیل کردیم. مراومه و نظامنامه طبع شد.^۷

در «دیباچه پروگرام» حزب نیز می‌بینیم که، اوضاع قرن بیستم در مشرق زمین با وضعیت قرن ۱۷ اروپا مقایسه شده و ضمن بیان ضرورت «تجدد» و وقوع تحولی از سنخ تحولات مغرب زمین در کشورمان، به شیوه معمول مارکسیستها تحلیلی صرفاً مادی و طبقاتی از سیر تاریخ بشر (از فئودالیسم به کاپیتالیسم) ارائه شده است.^۸

۷. زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی...، عبدالله شهبازی، مندرج در: مجله زمانه، سال ۲، ش ۱۲، ص ۱۵.
۸. رک: اوراق تازه باب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، همان، صص ۳۶۱-۳۶۳، مراومه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران در دومین دوره مجلس شورای ملی، همان، صص ۵-۳.

پژوهشگران، برنامه حزب دمکرات را حاوی دستور کار سوسیال دمکراتیک می‌دانند: عبور از یک «نظم فنودالیستی» به «یک رژیم لیبرال - سکولار» و توسعه سرمایه‌داری. پرواند آبراهامیان، ضمن اشاره به این مطلب، می‌نویسد: روزنامه ایران نو، ارگان حزب دمکرات «که اغلب به قلم رسول‌زاده نوشته می‌شد، نه تنها شامل مباحثی در خصوص اصلاحات اجتماعی، بلکه چکیده‌ای از تاریخ سوسیالیسم اروپایی نیز بود و برای نخستین بار اصول مارکسیسم را در ایران اشاعه می‌داد».^۹ حسین آبادیان معتقد است: روزنامه یادشده «نقشی مؤثر در انتقال مفاهیم و ایدئولوژیهای غربی مثل لیبرالیسم و سوسیالیسم بر عهده داشت».^{۱۰} به گفته ژانت آفاری: «ایران نو... اولین نشریه‌ای بود که از نوشته‌های مارکس: مانیفست کمونیستی، نقد اقتصاد سیاسی، و کاپیتال، در ارتباط با نهضت انقلابی جاری در ایران بحث می‌کرد».^{۱۱}

دکتر منصوره اتحادیه نیز در این باره، نظری همسو دارد. به اعتقاد وی: حزب دمکرات «از بلشویسم و سوسیال دمکراسی الهام می‌گرفت و بستگی چندانی به سنن و عقاید سنتی کشور نداشت...».^{۱۲} به گفته وی: رسول‌زاده، سردبیر ایران نو، «تئوریستین حزب بود و نفوذ بسیاری در تعیین خط‌مشی و توضیح مرام آن داشت. او مارکسیست بود و برداشت وی از اجتماع، حزب، تاریخ، اقتصاد و اصلاحات، همه تحت تأثیر این طرز تفکر است...». خانم اتحادیه حتی «اعتقاد رسول‌زاده به وطن‌پرستی و نقش ناسیونالیسم به عنوان جزئی از سوسیالیسم» را «حاصل پیروی» وی «از... خط‌مشی و تئوری لنین» شمرده است،^{۱۳} که البته مارکسیست لنینیست بودن رسول‌زاده و نسبت میان وطن‌پرستی وی با تئوری لنین، به توسط برخی از مشروطه‌پژوهان از قبیل حسین آبادیان مورد ایراد واقع شده است. به گفته آبادیان: «برخلاف اظهار نظر منصوره اتحادیه، رسول‌زاده

۹. مرانامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران... همان، ص ۹۴.

۱۰. حسین آبادیان، رسول‌زاده، فرقه دمکرات و تحولات معاصر ایران. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۷۶ ص ۱۰.

۱۱. ژانت آفاری، انقلاب مشروطه ایران. ترجمه رضا رضایی. تهران، نشر بیستون، ۷۹ ص ۳۶۲.

۱۲. منصوره اتحادیه. پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (دوره اول و دوم مجلس شورای ملی). تهران، انتشارات گستره، ۶۱ ص ۲۳۹.

۱۳. همان، صص ۲۰۴-۲۰۵. نیز برای بازتاب آموزه‌های مارکسیستی - لنینیستی در مقالات رسول‌زاده در ایران نو، ر.ک: همان، صص ۲۰۷-۲۱۵.

هرگز مارکسیست نبود و تلقیهای او از حزب، تاریخ، اقتصاد و اصطلاحات اجتماعی بیشتر متأثر از نوعی سوء برداشت در فهم سوسیال دمکراسی بود. رسولزاده خود صراحتاً انقلابی بودن را مذموم می‌شمرد و آن را چون یک ناسزا تلقی می‌کرد. نقطه عزیمت او، همان‌طور که بعدها نشان داد، ناسیونالیسم بود تا سوسیالیسم. اساساً اعتقاد به مارکسیسم و «وطن پرستی» ذاتاً متضاد است. بین ناسیونالیسم و مارکسیسم که جهان‌وطنی کارگران را تبلیغ می‌کند، سختی وجود ندارد...»^{۱۴}

شاید بتوان نظر اتحادیه و دیگران را بدین گونه جمع کرد که،



سید حسن تقی‌زاده در اروپا | ۱۹۱۰-۱۹۱۱ (ع)

۷۷

مارکسیسم (و فراتر از آن: سوسیالیسم)، مانند دیگر ایدئولوژیهای غربی، می‌تواند تفسیرها و قرائتهای «گوناگون» بلکه «متضادی» داشته باشد که مارکسیسم - لنینیسم (قرائت رسمی روسیه شوروی، با ادعای سوسیالیسم علمی!) تنها یکی از آنهاست و بر این اساس طبعاً گرایش به مارکسیسم، لزوماً به معنای پیروی از قرائت خاصی از آن (نظیر قرائت مارکسیست - لنینیست) نیست و می‌توان در تفسیر و تحلیل آموزه‌های مارکسیسم، در عین وفاداری به آراء بنیادگذاران این مکتب (مارکس و انگلس) با برخی از آراء و عقاید لنین مخالفت کرد، چنانکه رهبرانقلاب کمونیستی چین (مانو)، و حتی رهبران حزب کمونیست روسیه (پس از استالین) نیز تابع مطلق آراء لنین و استالین نبودند.

به گمان ما، البته بهتر است در مورد نظریه پردازان حزب دمکرات (رسولزاده، ترهاکویان و...)، به جای اطلاق عنوان «مارکسیسم»، از تعبیری چون گرایش به

۱۴. حسین آبادیان، بحران مشروطیت در ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۸۳، ص ۳۰۸.

مارکسیسم یا تأثیرپذیری از آن، که بار ادعایی کمتری دارد، سود جست؛ ولی به هر حال، تأثیر آراء کارل مارکس و دیگر رهبران سوسیالیسم بر مواضع فکری و عملی این گونه کسان، واقعیتی انکارناپذیر است. در اینجا برای نمونه، جلوه‌های این تأثیر و تأثر را در اندیشه و آثار دو تن از نظریه‌پردازان اصلی حزب (محمدامین رسول‌زاده و تیگران ترهاکوبیان) باز می‌نماییم.

الف) محمدامین رسول‌زاده: فریدون آدمیت محمدامین رسول‌زاده را «متفکر برجسته [حزب] دمکرات ایران» می‌داند^{۱۵} و می‌گوید: «یکی از مؤسسان فرقه دمکرات ایران بود، عضو کمیته مرکزی آن، و در واقع اندیشه ساز آن فرقه. مقدمه‌ای هم که بر مرامنامه حزب دمکرات نوشته شده به قلم خود اوست. به علاوه، در روزنامه ایران نو، سخنگوی حزب دمکرات، مقالات سیاسی و اجتماعی می‌نوشت».^{۱۶} تقی‌زاده وی را «یکی از ارکان حزب دمکرات» به شمار می‌آورد.^{۱۷}

از جمله تألیفات رسول‌زاده رساله تنقید فرقه اعتدالیون یا اجتماعيون اعتدالیون است که آن را در انتقاد از حزب اعتدال نوشته و در سال ۱۳۲۸ قمری در تهران منتشر ساخته است. رسول‌زاده، در این رساله، «سوسیالیست صرف می‌نماید. به سیر مادی تاریخ و قانون حرکت تکاملی اعتقاد راسخ دارد؛ در آیینۀ تاریخ «منطق آهنین» می‌بیند؛ تحول اجتماع را در کشمکش طبقاتی می‌جوید و در ارتباط با مدارج پی‌درپی تاریخ می‌سنجد؛ و نقطه تکامل سرنوشت محتومش را در چشم‌انداز تاریخ می‌یابد. در این سیر تحول، تردیدی به خود راه نمی‌دهد. بالاخره فلسفه سوسیالیسم را به عنوان «یک عقیده اجتماعی، یک مذهب سیاسی و اقتصادی» از نظرگاه فن «سوسیالوجی» یا «علم اجتماع بشر» مطالعه می‌کند».^{۱۸}

به اعتقاد وی: قانون تحول اجتماعی (از رژیم سرمایه‌داری به انقلاب پرولتاریا و استقرار سوسیالیسم) را «معلم کبیر» سوسیالیسم کارل مارکس، کشف کرده است.^{۱۹} مخالفت رسول‌زاده با حجاب بانوان و حاکمیت احکام اسلامی بر خانواده، اجتماع و سیاست، به وضوح از جای جای رساله تنقید فرقه اعتدالیون... پیداست. یک جا، در انتقاد از

۱۵. فریدون آدمیت. فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران. تهران، پیام، ۵۵. ص ۹۵.

۱۶. همان، ص ۹۷.

۱۷. زندگی طوفانی؛ خاطرات سید حسن تقی‌زاده. به کوشش ایرج افشار، ج ۲. تهران، انتشارات علمی، ۷۲. ص ۴۶۶.

۱۸. فریدون آدمیت. فکر دمکراسی اجتماعی... همان، ص ۹۸. برای اندیشه‌های رسول‌زاده در این باره رک: همان:

۱۹. همان، صص ۱۰۲-۱۰۳.

صص ۹۹-۱۱۷.



محمد امین رسولزاده

اعتدالیون، با استفهام انکاری می‌نویسد: آیا این جماعت می‌خواهند «نسوان ایران را... از زیر پرده چادر شب سیاه بیرون آورده، در صندلیهای مجلس دارالشورای ملی جا بدهند».^{۲۰} نیز در گزارشی جانبدارانه از اصول فلسفه سوسیالیسم، یکی از عقاید اجتماعی سوسیالیستها را اصل «مساوات تامه زن‌ها با مردان در حقوق سیاسی» می‌داند^{۲۱} (و روشن است که این به اصطلاح «مساوات تامه»، تفاوت‌های حقوقی حساب شده و حکیمانه اسلام میان زن و مرد در تأمین نفقه، ارث و شئون دیگر را

برنمی‌تابد). همچنین به نحوی جانبدارانه، از سکولاریسم مورد حمایت سوسیالیستها یاد کرده و می‌نویسد: این جماعت، «دین و مذهب را به کلی از سیاسیات خارج می‌دانند؛ ولی اخراج دین از سیاسیات در نظر ایشان هرگز تضییق متدینین را روا نمی‌دارد - بلکه طرفدار جدی حریت وجدان و ادیان^{۲۲} می‌باشد؛ ولی به جهت اینکه کشیشها و پاپها دائماً دین را آلت اغفال مردم قرار داده و می‌دهند، و خرسیتانیت را مجری خیالات طبقات ممتاز می‌نمایند، با صنف روحانیون دشمنی مخصوصی دارند».^{۲۳} به تعبیری صریح‌تر: سوسیالیستها دین و دینداری را محدود به حوزه عقاید و اعمال شخصی دانسته راه را بر ورود مقتدرانه آن به عرصه اجتماع و سیاست می‌بندند و آن را به عنوان آیینی جامع جهات عبادت و سیاست، و دنیا و آخرت، نمی‌پذیرند، و با روحانیت، که پاسدار احکام و بیان‌کننده معارف دینی در جامعه بشری است، دشمنانه می‌ستیزند.

ب) تیگران ترهاکوپیان: ترهاکوپیان، ارمنی سکولار، نیز از نظریه پردازان مهم حزب دمکرات است که مقالات وی در ایران نو، می‌تواند بازنمای‌گرایش فکری و فلسفی

۲۰. همان، ص ۱۱۴. ۲۱. همان، ص ۱۰۷.

۲۲. توجه داشته باشیم که «حریت وجدان و ادیان»، در اینجا (مانند اعلامیه حقوق بشر)، به معنای «نفی حاکمیت دین» خاص (مثلاً اسلام) بر اجتماع، و رعایت الزامی احکام شرع است.

۲۳. فریدون آدمیت، فکر دمکراسی اجتماعی...، همان، ص ۱۰۷.

حزب به شمار آید. اهمیت ترهاکوپیان در حزب دمکرات، تا آنجا بود که تقی زاده (رهبر حزب) در نامه‌ای که پس از خروج خود از ایران (به حکم آخوند خراسانی) در رمضان ۱۳۲۸ به یکی از دمکراتها نوشته، ضمن گزارش ورود تیگران (و به قول او: دگران) به تهران می‌نویسد: «خیلی شخص فعال و عاشق ترقی فرقه [حزب دمکرات] است. البته برای نگهداری او در طهران آنچه از دستتان برمی‌آید کوشش فرمایید که کاری برای مشارک الیه در مالیه پیدا کنید که خودش هم پارسال تحصیلات سیاسی و اقتصادی خود را در سویس تمام کرده» است.^{۲۴}

گرایش ترهاکوپیان به دیدگاهها و تحلیلهای غربی (عمدتاً سوسیالیستی و مارکسیستی) به وضوح از مقالاتش در ایران نو هویدا است. وی در جای جای این مقالات، به منظور بیان و اثبات اندیشه‌های فلسفی - سیاسی - تاریخی خود، به سخن نظریه پردازان سوسیالیست اروپایی نظیر کارل لیبکنکت،^{۲۵} کوثر^{۲۶} و بیشتر از همه، کارل مارکس،^{۲۷} استناد می‌کند، از رژیم مطلوب خویش با عنوان «دمکراسی رنجبر»^{۲۸} نام می‌برد، فرقه دمکرات ایران را «همان اتحاد سیاسی - اجتماعی کارگران و رنجبران» می‌خواند^{۲۹} و در تحلیل مسائل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ایران و جهان، پیوسته از «فلسفه اجتماعیت مادی» یا «اصول اجتماعیت مادی» (ماتریالیسم تاریخی) دم می‌زند.^{۳۰} و همه جا نیز اقتصاد را زیر بنای اصلی تحولات فکری و اجتماعی تاریخ به شمار می‌آورد و دلیلش هم آیات مقدسی! است که بر جناب کارل مارکس نازل شده است:

ما در طی مقالات سابقه فهمیدیم که اصول اجتماعی مادی چون مبنی بر روابط اقتصادی مادی بیان می‌کند، زیرا عناصر معنوی (از قبیل افکار، عقاید، اخلاق، اراده و غیره) که می‌توانند یک امر مهمی را در تکامل جمعیت از پیش ببرند در واقع نمایش و جلوه همین عناصر مادی می‌باشد. از این رو، شغل و عمل عناصر معنوی همان شغل و عملی است که به طور غیرمستقیم از مناسبات اقتصادی حاصل می‌گردد. برای اینکه این مطالب خوب فهمیده شود و به ادراک رسد بهترین است که ما گفته‌های مؤسس این فکر و عقیده را تکرار نماییم تا سپس از عهده تنقید و

۲۴. اوراق تازه‌یاب مشروطیت... همان، ص ۲۲۲.

۲۵. نقش اراده در سوسیال دمکراسی ایران (۱۹۰۵-۱۹۱۱). غرو شاکری و آرشویر چلنگریان و... به کوشش

محمدحسین خسروپناه. تهران، نشر و پژوهش شیرازه، ۸۲ ص ۲۶۸.

۲۶. همان، ص ۳۰۷. ۲۷. همان، صص ۲۱۸-۲۲۰، ۳۰۱ و ۳۰۸.

۲۸. همان، ص ۳۷۰. ۲۹. همان، ص ۳۷۰. ۳۰. همان، صص ۲۲۰ و ۲۶۸.

موشکافی آن به خوبی برآیم. کارل مارکس مشهور در دیباچه کتاب تنقید علم اقتصادش می‌گوید...^{۳۱}

و آنگاه فصلی دراز از گفتار مارکس را به عنوان شاهد مطلب ذکر می‌کند. هم او در مقاله «اتحاد مقدس بر ضد دمکراسی ایران»^{۳۲} تصریح می‌کند که: «اجتماعیت مادی می‌گوید که کلیه کشمکشهای سیاسی همانا عبارت از تصادمات اجتماعی است و زرد و خوردهای اجتماعی نیز مبنی بر کشمکشهای اقتصادی است».^{۳۳}

بعداً خواهیم دید که، پس از استقرار رژیم کمونیستی در روسیه، آقای تیگران هاکیویان رسماً «دمکراتی» را وانهاده و از رژیم شوروی هواداری کرد.

۲-۱. بریدگی از تاریخ و فرهنگ بومی

پیشتر اشاره کردیم که، غرب‌باوری نظریه‌پردازان حزب دمکرات و تنظیم‌کنندگان برنامه و نظامنامه آن، ریشه در ناآگاهی و عدم اطلاع عمیق و درست آنان از تاریخ و فرهنگ اسلامی ایران، داشته و این امر موجب قیاس ناروای آنان بین اوضاع اروپا با وضعیات مشرق زمین (به ویژه ایران اسلامی شیعه) شده است. پژوهشگر معاصر، کاوه بیات، «سنگینی کردن برداشت‌های رایج در آموزه‌های سوسیالیسم اروپایی بر وضعیت و واقعیت‌های نه چندان اروپایی کشورهای چون ایران» را، به درستی، از جمله عوارض و نقائص دیدگاه‌ها و تحلیلهای تیگران و همفکران وی درباره مشروطیت و روحانیت ایران می‌شمارد که به گفته او، به ویژه در مقالات منتشر شده این گروه در نشریات اروپایی، جلوه‌ای بارز دارد. به باور او: «ارائه تصویری از روحانیت به مثابه یک پدیده یکدست و منسجم، که شاید بیشتر در مورد دوره‌ای از تاریخ کلیسای مسیحی در غرب مصداق داشته است تا روحانیت ایران در عصر مشروطه، و به دنبال آن طرح مسائلی چون بزرگ مالک بودن اکثر روحانیون مسلمان و اینکه پیوسته بر ضد مشروطه فعالیت داشتند» و اطلاق عنوان «لومپن پرولتاریا» بر گروه‌های مجاهد (تیپ ستارخان و یاران وی) «که به ویژه در توجیه نقش گروهی از سوسیال دمکراتها در واقعه پارک اتابک او خلع سلاح ستارخان و همراهان او کاربرد یافته است... از جمله نشانه‌های چشمگیر این عارضه... هستند».^{۳۴}

۳۱. همان، صص ۲۱۷-۲۱۹. ۳۲. ایران نو، شماره ۱۹، ۱۱ صفر ۱۳۲۹ ق.

۳۴. همان، صص ۹-۸.

۳۳. نقش ازمنه... همان، صص ۳۶۸.

ملک‌الشعراى بهار، که خود از ارکان حزب دمکرات بوده، به مثابه یک جامعه‌شناس و منتقد سیاسى، بحث جالبی راجع به تندروییهای عصر مشروطه در تخریب بی‌رویه بنای سیاسى کهن، و پیامدهای سوء آن در کشور دارد که باید دید و خواند.^{۳۵} بحث دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان از شبه مدرنیسم کشورهای شرقی، و انتقاد وی از برداشت سطحی روشنفکری شرقی از تحولات (تاریخی) غرب در دوره جدید، و ریشه‌های فکری - سیاسى آن نیز، در خور مطالعه و دقت است.^{۳۶}

در تأیید اظهارات آقایان بیات و بهار و کاتوزیان، می‌توان به مقاله ترهاکوپیان در اثبات لزوم استفاده فوری ایران از مستشاران غربی (در ایران نو، ارگان حزب دمکرات) اشاره کرد که جای جای بر تحقیر و توهین به ایران و ایرانی استوار است. برای نمونه می‌نویسد: سلاطین (و رجال) قاجار «هماره امتیازات به روس و انگلیس داده» و نمی‌دانستند که بدین ترتیب،

در کار فروش مملکت هستند. این هم طبیعى است. زیرا پلتیک‌دانان [پلتیک‌دانان] اروپا از مدارس بیرون آمده و درجه لیانت را از تحصیلات و معلومات علمى کسب نموده بودند؛ ولى دیپلماتهای ایران مدارج شایستگی را در طویله‌ها پیدا کرده و پرورده حرم شاهانه می‌بودند. ابداً خیال توسعه احوال اقتصادى و انتشار معارف به کلمه رجال ایران راه نفوذ نمى‌یافت.

و با این‌گونه برخورد، اولاً واقعیت تاریخ ایران را تحریف کرده و رویدادهایی چون نهضت انجمن معارف (چهار سال پیش از مشروطه) را نادیده گرفته است. ثانیاً رجال دلسوز و فرهیخته عصر قاجار همچون میرزا بزرگ فراهانی و فرزندش قائم‌مقام، میرزا شفیق مازندرانی، محمدصادق وقایع‌نگار، فاضل گروسی، امیرنظام زنگنه، میرزا حسین خان آجودانباشی، امیرکبیر، سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه، میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر، میرزا مسعود گرمودی، میرزا سعیدخان انتصاری، میرزا عبدالرحیم قائم‌مقام تبریزی، میرزا عبدالوهاب‌خان نصیرالدوله شیرازی، امیرنظام گروسی، میرزا حسین‌خان گرانمایه و فرزندش میرزا رضاخان مؤیدالسلطنه، میرزا محمودخان علاءالملک و مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله را (که از «فرزانی» بی‌بهره نبوده و در حد توان خویش در

۳۵. محمدتقی بهار، همان، صص ۲۲۷-۲۴۸.

۳۶. ر.ک: محمدعلی کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی. ترجمه حسن افشار. تهران، نشر مرکز، ۷۹، ص ۲۳۹.

راه پیشرفت و تعالی ایران، و بعضاً در رفع خودکامگی، می‌کوشیدند) با قره‌نوکرهای خائن آن عصر، یکی کرده و همه را (به ناروا) به یک چوب رانده است.^{۳۷} بی‌گمان، انتقادات زیادی به سیاست داخلی و خارجی حاکمان ایران در عصر قاجار وارد است. مع‌الوصف، محققان پرتبع، تیزبین و منصف تاریخ، در بررسی منابع و مآخذ دوران قاجار، به اسناد و مکتوبات زیادی در پرونده وزارت داخله و خارجه ایران در آن روزگار برمی‌خورند که جنبه دستورالعملهای (آشکار یا محرمانه) شاه و وزرای ایران خطاب به کارگزاران دولتی درباره نحوه برخورد با مطامع و تحکیمات دول همسایه دارد، یا شامل مکاتبات رسمی ایران با سفرا و وزاری خارجه اروپا و آمریکا می‌شود که در ربط با مسائل و مشکلات فیما بین و پاسخگویی به ایرادات و تحکیمات بیگانگان صادر شده است، و مفاد این اسناد و مکتوبات، در مجموع، حکایت از درجاتی از «وطنخواهی، هوشمندی و تدبیر» رجال و شاهان قاجار در اعصار پیش از مشروطه دارد.^{۳۸} در اینجا

۳۷. نیز مقایسه کنید داوری بدینانه و مطلقاً سیاه‌نمایانه ترهاکوبیان (در مقالات ایران نو) از اوضاع مالیه و متصدیان در عصر قاجار (ر.ک: نقش ارامنه در سوسیال دمکراسی ایران، ص ۳۱۸ به بعد) یا داوری سنجیده کسانی چون دکتر مصدق و عین‌السلطنه سالور از دوائر مالیه پیش از مشروطه در کتابهای خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار، چاپ ۴، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۵، صص ۲۲-۵۱؛ روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، «فهرمان میرزا سالور»، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۶۳۸۵.

۳۸. برای نمونه، ر.ک: دستورالعمل عباس‌میرزا (به قلم قائم‌مقام) به میرزا محمدعلی آشتیانی، فرستاده تام‌الاختیار ایران برای صلح با عثمانی در شوال ۱۲۳۸ق (منشآت قائم‌مقام، با مقدمه و تصحیحات محمد عباسی، تهران، شرق، ۵۶، صص ۲-۱۰)، پاسخ مفصل و مستدل دولت حاجی میرزا آقاسی به نامه تندکنت نسلرود صدراعظم روسیه درباره اجازه ورود کشتیهای جنگی روس به مرداب انزلی (فربدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ج ۵، تهران، خوارزمی، ۵۵، صص ۴۸۸-۴۹۲)، دستورالعمل مظفرالدین‌شاه و صدراعظم وی میرزا علی‌خان امین‌الدوله به حاکم وقت آذربایجان راجع به برخورد سنجیده و مدبرانه با مسئله فرار مهاجران ارمنی از عثمانی به ایران و... در ربیع‌الاول ۱۳۱۵ق (ماهنامه وحید، س ۱، ش ۷، تیر ۱۳۴۳، صص ۶۹-۷۱)، و انبوه مکتوبات و مکاتبات عصر ناصرالدین‌شاه میان او و کارگزارانش (نظیر میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک و میرزا عبدالوهاب‌خان نصیرالدوله و میرزا علی‌خان مخیرالدوله) درباره ایستادگی در برابر مطامع ارضی روسها و استفاده از تضاد روس و انگلیس برای حفظ مرزهای شمالی ایران (پنجاه نامه تاریخی دوران قاجاریه، گردآوری ابراهیم صفایی، تهران، بابک، ۵۵، صص ۱۳۶-۱۳۵، اسناد سیاسی دوران قاجاریه، ابراهیم صفایی، تهران، بابک، ۵۵، صص ۹۵-۹۶ و ۱۱۹-۱۲۰ و ۴۱۱-۴۳۲؛ مرزهای ناآرام، ابراهیم صفایی، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۵۲، صص ۵۲-۱۰۰، ایران دیروز، خاطرات پرتن ارفع‌الدوله، تهران، بی‌نا، ۴۵، صص ۱۰۴ به بعد) و تلاش محرمانه برای اتحاد سیاسی - نظامی - اقتصادی با

میدان بحث گسترده‌ای وجود دارد که در این مختصر، مجال پرداختن به آن نیست. تنها اشاره می‌کنیم که همان عین‌الدوله، که در تواریخ مشروطیت «اسطوره استبداد و ارتجاع» خوانده شده و جنبش منتهی به مشروطیت در زمان حکومت او و در مخالفت با او برپا شد، در زمان صدارت خود پرونده جالبی از ایستادگی در برابر قدرتهای خارجی دارد که ذکر گوشه‌ای از آن، از زبان دشمن وی: آرتور هاردینگ (سفیر وقت انگلیس در ایران) خالی از لطف نیست. هاردینگ، در گزارشی از کارنامه عین‌الدوله به لندن، ضمن اشاره به مبارزه وی با «بی‌بندوباری و ولخرجیهای» زمان صدارت امین‌السلطان، و مقاومت وی در برابر مطامع روسها، چنین می‌نویسد:

روابط عین‌الدوله با ما هرگز صمیمی و یکجبهت نبوده است... به نظر می‌آید که هدف عمده‌اش برانداختن مداخله خارجی است در امور داخلی مملکت... و ایستادگی در برابر هر نوع تقاضای بیگانگان مانند امتیازهای بازرگانی، راهسازی و کشیدن خط تلگراف و امثال آن...

سیاست او را می‌شود چنین خلاصه کرد: دفع هرگونه نفوذ اروپایی تا حد امکان...^{۳۹}

به قول فریدون آدمیت:

۸۴

به روزگار ناتوانی حکومت، که سیاست روس و انگلیس قدرت فائقه داشت، کردار این وزیر اعظم در استقامت در برابر نفوذ خارجی و بی‌اعتنایی به عنصر فرنگی، فی‌نفسه، قابل توجه است. از نخستین کارهایش این بود که دستگاه بریگاد قزاق روسی را، که به صورت تشکیلات مستقلی درآمده بود، «تحت اداره مستقیم» وزارت جنگ قرار داد. وزیر مختار روس، که مخالف چنین تصمیمی بود، به مشیرالدوله [= وزیر خارجه ایران] معترضانه گفته بود: «به پطرزبورگ اطلاع خواهد داد» (نامه هاردینگ به لنداون در ۸ اکتبر ۱۹۰۳/۲۱ رجب ۱۳۲۱): اما عین‌الدوله وقعی ننهاد. حتی می‌شنویم که: «روس بر آن شد که عین‌الدوله را با پول بخرد، اما شکست خورد» (تلگراف هاردینگ به مدیر امور خارجه هندوستان، ۱۱ آوریل ۱۹۰۴/۱۲ محرم ۱۳۲۲)... عین‌الدوله هیچ امتیازنامه‌ای خارجی هم نداد...». همچنین، کاردار

→ آلمان بیسمارک بر ضد روس و انگلیس (پنجاه نامه تاریخی... همان، صص ۸۶-۱۸۷: اسناد نویافته، گردآوری ابراهیم صفایی، تهران، بابک، ۴۹، ص ۱۸۱ و ۱۸۵، پاورقی ۶؛ فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت... همان، صص ۹ و ۱۰) و استمداد از آلمانها برای تأسیس نیروی دریایی در خلیج فارس (اسماعیل رائین، دریانوردی ایرانیان از عصر استعمار تا امروز، تهران، بی‌نا، ۵۰، صص ۷۲۵-۷۲۶).

۳۹. نامه هاردینگ به لنداون، وزیر خارجه انگلیس، ۳۱ ژانویه ۲۵/۱۹۰۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۲.

انگلیس، در تلگراف به سرادارد گری، مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۰۶ می‌نویسد: عین‌الدوله را «به تحقیر عمیق او نسبت به هر چیزی که خارجی» هست می‌شناسند. به حالت او از اینجا می‌توان پی برد که در همه مدت سفری که همراه شاه به اروپا رفت، از مهمانخانه‌ها قدم بیرون نمی‌نهاد، مگر در موارد رسمی که به ضرورت ظاهر می‌گشت.^{۴۰}

زمانی فرا رسید که همین حضرات دمکراتها، از نصب عین‌الدوله به حکومت منطقه استراتژیک آذربایجان (در زمان شوستر) حمایت کرده و بر شرکت عین‌الدوله به سمت مهم‌وزیر کشور در کابینه مستوفی‌الممالک (در اوایل جنگ جهانی اول) اصرار داشتند!^{۴۱}

۳-۱. فرجام نظریه پردازان سوسیال دمکرات حزب:

جدایی از ایران و ایرائیت!

امثال رسول‌زاده و تیگران، به رغم تظاهرات ایران‌دوستانه خود در صدر مشروطه، چندان تعلقی به این آب و خاک نداشتند و سیر زمان نشان داد که حاضرند روی آن، با بیگانگان معامله کنند. نگاهی به پرونده اینان، گویای بسی نکته‌ها تواند بود:

الف) رسول‌زاده: رسول‌زاده در اواسط ۱۳۲۹ ق (۱۹۱۱ م) به دستور سپهدار اعظم تنکابنی (نخست وزیر وقت، که از دمکراتها سخت نفرت داشت و آنان را - به ویژه روزنامه‌نگاران‌شان را - عناصری نادان و مغرض و پولکی و مرتبط با خارجیان می‌شمرد^{۴۲}) از ایران تبعید شد. وی ابتدا به وطن خود (باکو) و سپس به استانبول (مرکز آن روز عثمانی) رفت و با یار دیرین خویش؛ تقی‌زاده، که او نیز از ایران تبعید شده و در استانبول می‌زیست، همخانه شد.^{۴۳}

برخی از مورخان از قبیل تقی‌زاده و فریدون آدمیت، تبعید رسول‌زاده از ایران را معلول «اصرار» و «فشار روسها» دانسته‌اند؛ در این صورت، این سؤال پیش می‌آید که

۴۰. رک: فریدون آدمیت. ایدئولوژی نهضت... همان، صص ۱۲۶-۱۲۷.

۴۱. رک: محمدعلی تهرانی «کانون‌زبان». مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. با مقدمه دکتر ناصر کانون‌زبان. تهران، شرکت سهامی انتشار، ۷۹، صص ۸۰۶-۸۰۷ و ۱۰۲۲.

۴۲. رک: ناله‌ها و انتقادهای شدید سپهسالار تنکابنی از دمکراتها در ۱۳۲۹ قمری (یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی، «محمدولی‌خان خلعت‌بری». گردآوری امیرعبدالصمد خلعتبری به اهتمام محمود تفضلی. تهران، نوین، ۶۲.

ص ۲۹۲ به بعد). ۴۳. زندگی طوفانی... همان، ص ۱۶۹.

رسولزاده مورد خشم و پیگرد روسها، چگونه از باکو سر در آورده است؟! آدمیت ظاهراً متوجه این تناقض شده و برای آنکه موضوع «فشار روسها» زیر سؤال نرود، از اساس، منکر رفتن رسولزاده (هنگام تبعید) به قفقاز شده است.^{۴۴} اما تقی‌زاده به سفر رسولزاده (بلافاصله پس از تبعید) به قفقاز تصریح دارد و با گفته شخصی چون او (که یار و همکار صمیمی رسولزاده، و همخانه او پس از تبعید، در استانبول بوده) انکار آدمیت قابل قبول نیست.^{۴۵} ضمناً نفرت سپهدار از دمکراتها، در حدی بود که هنگام نخست‌وزیری (و امکان شدت عمل بر ضد آنها) نیازی به توصیه و فشار روسها نداشت. به نظر می‌رسد حل این تناقض (یا معما) در کلام عبدالحسین نوایی نهفته باشد. وی، که اطلاعات خود را در این زمینه، عمدتاً از تقی‌زاده گرفته، می‌نویسد: «پس از سقوط کابینه دمکرات مستوفی‌الممالک و روی کار آمدن اعتدالیون، دولت روس از محمدولی‌خان سپهدار درخواست کرد تا رسولزاده را از طهران تبعید کند؛ شهرت هم داشت که چون رسولزاده تبعه روس بود سپهدار از آن دولت چنین تقاضایی کرده بود».^{۴۶}

به هر روی، رسولزاده از باکو به استانبول رفت و چندی با تقی‌زاده در یک منزل اقامت گزید. تقی‌زاده می‌نویسد: چندی بعد، من استانبول را (به مقصد اروپا) ترک کردم ولی «رسولزاده در استانبول ماند [و] به تدریج مایل به آنها شد؛ به کلی طرفدار ترک گردید. بعد از رفتن من به کلی ترک شد».^{۴۷} چندان که «به واسطه تمایل او به ترکهای مفرط آن زمان و حزب اتحاد و ترقی و غیره»، روابط ایرانیان مقیم ترکیه - که قبلاً با رسولزاده دوست بودند - با وی به تیرگی گرایید.^{۴۸} تقی‌زاده درباره علت این «کدورت» توضیح زیادی نمی‌دهد. اما (با توجه به «مطامع» ترکهای افراطی نسبت به آذربایجان ایران) به سادگی می‌توان حدس زد که کدورت یاد شده، با حمایت رسولزاده از مطامع مزبور بی‌ارتباط نبوده است. اسناد و مدارک موجود کاملاً این امر را تأیید می‌کنند: عبدالحسین نوایی، با اشاره به فقر شدید رسولزاده در ایام اقامت استانبول،

۴۲. چنانکه، با حمله سختی که به مقاله عبدالحسین نوایی راجع به رسولزاده در مجله یادگار و کتاب از صبا تا نیما نوشته آریز پور کرده، ذهن خوانندگان را پشاپیش نسبت به اعتبار سخنان آنها، خراب ساخته است (ر.ک: فریدون آدمیت، فکر دمکراسی اجتماعی...، همان، صص ۱۵۶ و ۱۶۲).

۴۵. عبدالحسین نوایی (در مجله یادگار، س ۵، ش ۱-۲، ص ۶۰) و محمدامین رسولزاده، گزارشهایی از انقلاب مشروطیت ایران. ترجمه رحیم رئیس‌نیا. تهران، شیرازه، ۷۷. به سفر رسولزاده به قفقاز، پیش از رفتن به استانبول، تصریح دارند. ۴۶. یادگار، س ۵، ش ۱-۲، ص ۶۰. تأکید روی کلمات از ماست.

۴۸. همان، ص ۴۶۷.

۴۷. زندگی طوفانی...، همان، ص ۳۵۲.



اعضای توجیهی ایران (۱۳۹۳ش): ابوالحسن فروغی، محمود رقار السلطنه، حسین بدر، مرتضی نجم‌آبادی، نصرالله تقوی، ابراهیم زنجانی، محمدعلی فروغی، عباسقلی قریب، هدایون سیاح، ارباب کیخسرو شاهرخ و محمد غفاری [۳۶۰-ج]

می نویسد: «اندک اندک ترکان عثمانی که به ارزش شخصی وی پی بردند او را در میان گرفتند و او را نیز در جریان ملت پرستی افراطی ترک کشیدند».^{۴۹} همو با اشاره به سوابق همکاری رسولزاده و دمکراتها، می نویسد:

ولی با این همه، ایرانیان از او چندان راضی نبودند؛ چه، همچنانکه گفته شد، وی متعایل به عقاید ملیون افراطی ترک بود و اغلب هم مسلکانش معتقد بودند که باید دولت قوی و وسیع ترک شامل جمیع مناطق ترک نشین آسیا ایجاد شود و آذربایجان ایران هم جزو این دولت گردد. این عقیده ملت پرستی افراطی در ابتدای قرن بیستم از طرف کلیه جوانان ترک پشتیبانی می شد... البته از نظر ایران و ایرانی، این عقیده بسیار خطرناک بود و ایرانیان از فرقه مساوات باکو [که رسولزاده رهبر دائمی آن بود] بیش از روسها اندیشه داشتند و حق هم همین بود...^{۵۰}

سلسله مقالاتی نیز که رسولزاده در ایام اقامت در استانبول (پس از تبعید از ایران)، زیر عنوان «ایران ترک لری» (ترکان ایران) در مجله ترک یوردو به چاپ رسانده (ر.ک: محمدمامین رسولزاده، گزارشهایی از انقلاب...، همان، ص ۱۰) قاعدتاً باید نموداری از همین امر باشد.

رسولزاده خود در نامه به تقی زاده (مورخ ۱۵ مارس ۱۹۲۴) از شبیهات دوستان ایرانی نسبت به خود و اعتقاد روزنامه نگاران ایرانی «به عدم خیرخواهی» او «نسبت به ایران» یاد می کند.^{۵۱}

کتاب رسولزاده، جمهوری آذربایجان،^{۵۲} دقیقاً راز این بدبینی را نشان می دهد: رسولزاده در این کتاب، که آن را پس از سيطرة ارتش سرخ بر قفقاز، و فرار او از روسیه استالین نوشته، کراراً از ترکیه آتاتورک، با عناوینی چون «مرکز جهان اسلام و امیدگاه (یا نقطه امید) اقوام ترک» نام می برد که به زعم وی «پرچمدار پیروزی باشکوه آرمان ملی بوده، مشعل آمال ملل شرق را در دست دارد!»^{۵۳} ترکیه نوین، «ترکیه بزرگ» است و

۴۹. یادگار، همان، ص ۶۱. ۵۰. همان، صص ۶۶-۶۷.

۵۱. برای متن نامه، ر.ک: زندگی طوفانی...، همان، صص ۴۷۴-۴۷۵.

۵۲. محمدمامین رسولزاده، جمهوری آذربایجان؛ چگونگی شکل گیری و وضعیت کنونی آن. ترجمه تقی سلامزاده.

تهران، نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۰. ۵۳. همان، صص ۵۲.

جمهوری آذربایجان (با مرکزیت باکو) در برابر آن، «ترکیه‌ای کوچک».^{۵۴} این در حالی است که یکی از علل فروپاشی جمهوری آذربایجان، و سیطره خونین ارتش سرخ بر آن، معامله خائنانه ترکیه آتاتورک بر سر قفقاز با بلشویکها بود.

ببینیم در مقابل این «تُرک‌گرایی»، یا بهتر بگوییم: «ترکیه‌گرایی»، رسول‌زاده نسبت به ایران و ایرانیت چه موضعی می‌گیرد؟ می‌دانیم جنوب شرقی قفقاز (یعنی منطقه‌ای که از زمان حاکمیت رسول‌زاده و دوستانش بر آن، به نام آذربایجان خوانده می‌شود) تحت عناوینی چون اَران یا خانات شیروان، باکو، گنجه، شماخی و... طی قرون متمادی، جزو ایران اسلامی بوده و در قرن ۱۹ میلادی/۱۳ هجری در نتیجه تجاوز خونین ارتش تزاری، از بیکر این مرز و بوم جدا و به قلمرو روسیه الحاق شده است. پس از تجزیه قفقاز، بسیاری از مردم آن سرزمین، اعم از علما، خانها و مردم، به بخش آزاد وطن اسلامی خویش (ایران) مهاجرت کردند، که حتی شاهان سلسله پهلوی، از تبار این مهاجران‌اند (مادر رضاخان و نیز همسر او، تاج‌الملوک، هر دو نسب به مهاجران قفقاز می‌رسانند). آنان نیز که در قفقاز اسلامی ماندند، جز عده‌ای مزدور دستگاه تزاری، با چنگ و دندان از فرهنگ و آیین و شعائر و آداب و رسوم کهن اسلامی و شیعی خویش پاسداری کردند و دو قرن سلطه تزارها و کمونیستها بر قفقاز نتوانست فروغ این فرهنگ را در میان ساکنان مسلمان آن دیار خاموش سازد، حتی - آن‌گونه که مطلعان می‌گفتند - روسها نتوانستند رسم قمه‌زنی در عاشورا را براندازند؛ و این اواخر (طبق پیمانی نانوخته) قمه‌زنها برای قمه زدن به باغات بیرون شهر می‌رفتند و مأموران رژیم کمونیستی نیز موضوع را نادیده می‌گرفتند (تفصیل بحث، منوط به فرصتی دیگر است).

آنگاه جناب رسول‌زاده، احساسات «ایرانیگری» در مردم قفقاز را (که ریشه در قرن‌ها وحدت و اشتراک فرهنگی - سیاسی و حتی ارضی آنان با ایرانیان داشته، و ابزار مقاومت ملت باهجمه سیاسی - نظامی - فرهنگی روسیه متجاوز بود) تنها بدین دلیل! که توده مردم به ترکی سخن می‌گویند، محدود به‌نخبگان آن سرزمین (میرزاها و عالمان) می‌شمارد و از گرایش آنان به زبان و ادب فارسی، با‌تعبیری چون «فارسی‌زدگی» و «ایران‌مآبی» (در ردیف «روس‌زدگی» و «روس‌مآبی»!)^{۵۵} یاد کرده و آن را «ضلالت سهمناک!» می‌خواند!^{۵۶}

۵۵. همان، صص ۱۷-۱۸ و ۲۵.

۵۴. همان، ص ۶.

۵۶. همان، ص ۱۲.

او ضمن اشاره به سابقه تاریخی قفقاز اسلامی، و سلطه دیربای ترکان (از عصر دست کم سلجوقیان) بر آن سامان، سخن را بدینجا می‌کشاند که: زمانی که حکومت تزاری روسیه به استقلال موجودیت حاکمان ترک قفقاز پایان بخشید،

خان‌نشینهای آذربایجان [همه جا، بخوانید: قفقاز] هنوز هویت خویش را آنچنان که باید و شاید درک نکرده بودند و سیمای ملی‌ای که نشانه ادراک خویششان باشد بروز نداده بودند. این خان‌نشینها کاملاً تحت سلطه فرهنگی و نفوذ معنوی ایران به سر می‌بردند. در چنین شرایطی خان‌نشینهای آذربایجان... از قدرت ارتش مدرن روس شکست خوردند و تسلیم سرنوشت شدند. با این وجود، مردم آذربایجان با واسطه ادبیات، شعرا، عاشیقها^{۵۷} و درویشها حزن و مسرت خویش را به زبان مادری ترنم می‌کردند و با شیوه ادراک خاص خویش یکپارچگی و وحدت فرهنگی خود را ابراز می‌نمودند.

آری! درست است که خواص این قوم خود را ایرانی می‌شمردند، اما دیوان فضولی [شاعر بزرگ ترک زبان] که همیشه بر روی رحلها است، عاشیقهای برای کوراوغلو و بانیق کرم^{۵۸} مویه می‌کند و ساز دلگداز آنها، ماهنهای چوپانها که تا اعماق روح انسان نفوذ می‌کند، بایاتیهای که کودکان از دل و جان می‌خوانند و لایلهایی که مادران برای دلداری دادن کودکانشان سر می‌دهند - همه و همه دال بر ضلالت سهمناکی است که این مردم گرفتار آن هستند و این پیام را سر می‌دهند: - نه، این واقعیت ندارد، شما ترک هستید!^{۵۹}

معلوم نیست اساساً ترک بودن، چه منافاتی با ایران و ایرانیّت دارد و به استناد چه دلیل سیاسی و فلسفی و جامعه‌شناختی، می‌توان ترک‌زبانی را (به مثابه یک ملیّت)، در تقابل با ملیّت ایرانی قرار داد؟! مگر کشور بزرگ ایران، خود از زبانها و تیره‌های گونه‌گون ترک و فارس و لر و کرد و بلوچ و گیلک و... تشکیل نمی‌شود و اینان، مانند رشته‌هایی رنگارنگ و درهم‌تافته، فرشی زیبا و گسترده به وسعت خاک ایران را نساخته‌اند؟! و مگر علی‌الاصول تفاوتی بین ترکان آن سوی ارس با این سوی آن، که پیش از سلطه تزاری، قرن‌ها شهروندان یک دیار (دارالاسلام) بوده‌اند وجود دارد؟ به راستی،

۵۷. خُنیاگران محلی در ترکیه و قفقاز و شمال ایران.

۵۸. قهرمانان حماسی مشهور در مناطق ترک‌نشین ایران و ترکیه و قفقاز.

۵۹. همان، صص ۱۱-۱۲.

چه کسی می‌تواند در «ایرانی بودن» شهریار مُلکِ سخن در عصر حاضر، سید محمدحسین شهریار، که شاهکار جاویدانش (منظومه حیدربابا) را به ترکی، و شاهکار دیگرش (چکامه «علی ای همای رحمت...») را به فارسی سروده، شک کند؟! و اساساً چگونه می‌توان نام میلیون‌ها ترک ایرانی (از شهر تبریز گرفته تا اراک و همدان و قشقایهای شیراز) را به اعتبار «ترک زبانی»، از دفتر ایران و ایرانی سترد؟! (تحمیل «باسمه‌ای» ناسیونالیسم اروپایی بر سرزمین بزرگی که دست استعمار، آن را پاره پاره ساخته و نبض ایمان و آرمان مردم آن با آیینی واحد: اسلام و تشیع می‌زند، در ذات خویش، با ابهامها بلکه تناقضهایی فراوان روبه‌روست).

منطق رسول‌زاده را، تنها در یک صورت می‌توان پذیرفت که، برای همهٔ ترک زبانان (چه در شمال رود ارس و چه در جنوب آن) به اعتبار ترک بودن، ملیتی جدا و مستقل از ایران و ایرانی فرض کنیم و این حکم را در مورد دیگر تیره‌های این سرزمین (غیر از پارسی‌زبانان) نیز جاری دانیم، و این، یعنی همان تجزیه و پاره پاره شدن ایران، که آرزوی دیرین سلطه‌جویان زرو زور است. و از همین منظر و بینش وارونه است که اندیشهٔ «تجزیه» آذربایجان از ایران، و الحاق آن به جمهوری آذربایجان یا ترکیه یا ترکستان بزرگ آقایان، برمی‌خیزد، و خشم و مخالفت دوستان ایرانی رسول‌زاده با وی نیز ناشی از همین دریافت بوده است.

از جمله اشتباهات رسول‌زاده و یاران وی (که حتی اکنون، مایهٔ نوعی «بحران هویت» در نسل امروز آذربایجان قفقاز شده) آن بود که آنان، بر جنوب شرقی قفقاز (از آن سابق) نام «آذربایجان» نهادند، که به اعتراف خود رسول‌زاده: تا زمان جنگ جهانی اول، «به تبریز و حوالی آن، که در شمال ایران واقع است، اطلاق می‌شد».^{۶۰} و این اشتباه نیز، به نحوی، ریشه در همان منطق تجزیه و الحاق داشته است که در فوق از آن سخن گفتیم. بگذریم...

اقامت رسول‌زاده در عثمانی دیری نپایید و زمانی که در سال ۱۹۱۳ (به مناسبت سیصدمین سالگرد تاجداری خاندان رومانوف) در روسیه عفو عمومی اعلام شد، وی به زادگاهش، باکو، بازگشت و دورانی جدید از فعالیت سیاسی خود در قفقاز را آغاز کرد.^{۶۱} با سرنگونی حکومت تزار در ۱۹۱۷، ملل قفقاز، و از آن جمله مسلمانان، برای کسب آزادی و استقلال به پا خاستند و «دولت جمهوری آذربایجان قفقاز» را بنیاد نهادند. (جمهوری آذربایجان در ۲۸ مه ۱۹۱۸ م/ ۱۷ شعبان ۱۳۳۶ ق اعلام موجودیت کرد و در

۶۱. فریدون آدمیت، فکر دمکراسی اجتماعی... همان، ص ۱۵۶.

۶۰. همان، ص ۹.

۱۰ ژانویه ۱۹۲۰ از سوی شورای عالی متفقین: انگلیس و فرانسه و ایتالیا به رسمیت شناخته شد.) در برپایی آن دولت، رسولزاده نقش مهمی داشت و او، که از ۱۹۱۷ به سمت رهبری حزب مساوات باکو (حزب دمکرات مسلمان سابق) شناخته می‌شد، اینک به ریاست مجلس شورا برگزیده شد. با وجود این، دولت یادشده دوام نیاورد و با سیطره خونین ارتش سرخ بر قفقاز، عمر حکومت مساوات به پایان رسید و حوادث سختی بر رسولزاده گذشت که تفصیل آن را باید در منابع مربوط جست‌وجو کرد.^{۶۲}

با توجه به ضدیت شدید میان رسولزاده و روسیه شوروی (که او و یارانش را طعناً به سمت اتحاد و معامله با رقیب سرسخت شوروی، انگلیس، می‌راند) و نیز سابقه گرایش او به ترکان افراطی در ایام اقامت در استانبول (که می‌دانیم همواره نسبت به آذربایجان ایران چشم طمع داشته‌اند) می‌توان شایعه زیر را که در همان دوران تشکیل جمهوری آذربایجان قفقاز بر زبان آگاهان جاری بود خالی از قوت ندانست. سیدمحمد کمره‌ای (از دوستان و همکاران رسولزاده در حزب دمکرات ایران) در خاطرات خود، بخش مربوط به ۱۰ جمادی الاول ۱۳۳۷ق/بهمن ۱۲۹۷ش (یعنی تقریباً ۹ ماه پس از اعلام موجودیت دولت جمهوری آذربایجان قفقاز، و چند روز پس از شناسایی رسمیت آن دولت از سوی انگلیس و...) می‌نویسد:

نقل شد که تبریز را انگلیسیها پیشنهاد کرده‌اند که جزو قفقازیه و آنجا یک دولت جمهوری شود و ریاست جمهوری موقتی او هم با رسولزاده شده و عوض آذربایجان قدری از ترکستان به ایران داده شود.^{۶۳}

۶۲. اجمال قضیه آنکه: کودتای روسی، در آوریل ۱۹۲۰، کار دولت جمهوری آذربایجان قفقاز را ساخت و در پی آن، جان «همه مساواتیها» به ویژه رسولزاده، که رئیس آنان و «بدترین دشمن» بلشویکها محسوب می‌شد در خطر افتاد (زندگی طوفانی...، همان، ص ۲۵۲). رسولزاده به داغستان گریخت، ولی در آنجا به توسط عمال شوروی دستگیر شد و تحت محاکمه قرار گرفت. قاعدتاً مجازات وی اعدام بود؛ اما در خلال محاکمه، ناگهان شخص استالین که دوست و همکار رسولزاده در دوران جوانی بود (رک: حسین آبادیان، رسولزاده؛ فقه دمکرات...، همان، صص ۷-۶) به نحو غیرمترقبه‌ای به دیدارش آمد و او را از اعدام نجات داده با خود به مسکو برد، و تحت نظر رژیم کمونیستی، چندی به کار تدریس زبان فارسی گماشت. رسولزاده همواره مترصد فرار بود؛ و با به دست آوردن این فرصت در ۱۹۲۲، از روسیه گریخت و روزگاری در آلمان، لهستان، ترکیه و رومانی گذراند. یک دوره سه ساله (۱۹۳۱-۱۹۳۴) در آلمان ماند. سرانجام در ۱۹۳۷ به ترکیه بازگشته در آنجا اقامت گزید و در ۱۹۵۴ به سن هفتاد سالگی درگذشت. (زندگی طوفانی...، همان، صص ۳۵۲-۳۵۴؛ فریدون آدمیت، فکر دمکراسی اجتماعی...، همان، ص ۱۶۶).

۶۳. روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای. تهران، شیرازه، ۸۲، ج ۱، ص ۸۱۹.



تعدادی از نمایندگان دوره اول مجلس شورای ملی: از راست: محمدقلی بخیرالملک، محمد مظاهر، میرزاآقا فرشی، ابراهیم تهریزی، مرتضی قلی نائینی، حسن وثوق، رضا مهدوی، صادق صادق، حسن علی کمال هدایت، حسن تقی زاده، و حسن بانکی | ۷۶۷-۱۰۸ [ع]

وقتی که پیوندی استوار با فرهنگ و آیین ایران نداشته باشی، و دل و جانانت اسیر مکاتب وارداتی باشد، حتی اگر روزی - روزگاری، مغز متفکر و تئوری پرداز برجسته یکی از دو حزب مهم مشروطه آن کشور باشی، سرانجام کارت بدانجا خواهد کشید که بر سر این آب و خاک، با دشمنان این ملک و ملت، معامله خواهی کرد!

ب) تیگران هاکوپیان: ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ (۱۸ مه ۱۹۲۰) ارتش سرخ، به بهانه تعقیب روسهای سفید (به ریاست ژنرال دنیکین)، وارد انزلی شد و با گلوله باران تأسیسات بندر و نیز مرداب غازیان (مقر نیروهای نظامی انگلیس) آن بندر را اشغال کرد.^{۶۴}

از خاطرات دوست و هم مسلک تیگران در حزب دمکرات (سید محمد کمره‌ای) برمی آید که تیگران در آن ایام، «دمکراتیگری» را وانهاده و از «بلشویکی» (کمونیسم) دفاع می کرده است. کمره‌ای در یادداشت ۱۲ شوال ۱۳۳۷ ق می نویسد: در گفت و گویی که در خانه پهلوی (محمود محمود بعدی) با تیگران^{۶۵} و ورام (پیلوسیان) درباره اوضاع ایران و انتقاد از دمکراتهای سازشکار داشتیم «ورام و پهلوی اظهار داشتند که باید در خط دمکراتی کارکرد. تیگران گفت دمکراتی خراب و انگلیسی شده و باید یا جزو رژیم لندن و دمکراتی شد یا جزو رژیم مسکو. اسم لندنی و تیت ضدیت با آنها نمی شود».^{۶۶}

ج) ورام پیلوسیان: ورام پیلوسیان نیز، مانند تیگران، از جمله ارمینان سوسیال دمکرات تبریز و نظریه پردازان حزب دمکرات است که در آینده به نقش مهم و مؤثری در جهت دهی فکری و عملی به سران حزب مزبور خواهیم پرداخت. خاطرات کمره‌ای، ورام پیلوسیان را در موضعگیری نسبت به روسیه کمونیست، ظاهراً نقطه مقابل تیگران

۶۴. درباره این رویداد و حوادث متعاقب آن (کودتای کمونیستهای وارداتی و بومی برضد میرزا کوچک خان در گیلان) رک: دکتر محمدجواد شیخ الاسلامی، سیمای احمدشاه قاجار. تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۸. ج ۱، صص ۳۷۵-۳۸۱. ۶۵. همه جا دراصل: تکران.

۶۶. روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، همان، ج ۲، ص ۱۲۷۸ (تأکید روی کلمات از ماست). در یادداشت دیگر کمره‌ای، مورخ ۲۸ ذی قعدة ۱۳۳۸ ق، می خوانیم: در خانه پهلوی یا تیگران، میرزا عبدالله خان بهرامی، سید جلیل اردبیلی، ورام پیلوسیان، سید عبدالرحیم خلخالی، میرزا اسماعیل نویری و اسماعیل بکائی نشسته و درباره تشکیلات حزبی، «که به چه قسم و اسم و ترتیب باید» باشد سخن می گفتیم. «خلخالی و اردبیلی می گفتند دمکراتی ضایع شده، بلشویکی خوب است و اظهار لزوم انقلاب را می کردند. تیگران همه جا دراصل: تکران! هم عملیات بلشویکی را باموقعیت امروزه عموم روی کره طرفدار بود. اما تیگران از روی حقیقت می گفت، آن دو دروغی، فقط برای اینکه شاید در این اسم هم دخلهایی باشد. پهلوی، میرزا عبدالله خان و ورام هم دمکراتی را طرفدار بودند، که دمکراتی ضایع نشده، اشخاص معین ضایع شده اند» (همان، ج ۲، ص ۱۵۵۱).

نشان می‌دهد، و این، بی‌گمان، نقطه قوتی در پرونده اوست. با این حال، در کارنامه پیلوسیان، مورد مشکوکی وجود دارد که چند و چون آن، قابل پژوهش و بررسی است و در زیر به آن اشاره می‌کنیم:

آقای ایرج افشار در کتاب اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده (ص ۲۳۷) نامه‌ای را از سوی وزارت جنگ به امضای شخص رضاخان (سردار سپه، نخست‌وزیر وقت) مورخ ۲۲ مهر ۱۳۰۴ خطاب به تقی‌زاده درج کرده‌اند که نشان می‌دهد ورام پیلوسیان مورد خشم رضاخان واقع شده و تقی‌زاده از وی نزد دیکتاتور پهلوی شفاعت کرده است. نکته درخور تأمل، آن است که رضاخان، ضمن قبول شفاعت تقی‌زاده، پیلوسیان را متهم به «خدمت به اجانب» کرده است:

وزارت جنگ

اداره کابینه، نمره ۶۳۲۶

تاریخ ۲۲ برج مهر ماه ۱۳۰۴

جناب مستطاب آقای تقی‌زاده، نماینده محترم مجلس شورای ملی

از مدلول مراسله شریفه راجع به ورام خان پیلوسیان استحضار حاصل گشت. قبل از وصول مراسله جناب عالی، دستور استخلاص مشارالیه را داده بودم. اینک هم بنا به تقاضای جناب عالی در تعقیب آن تأکید خواهم کرد. لیکن، موافق راپورت‌های واصله، طرز عملیات مشارالیه با مفاد توصیه شما به کلی متفاوت و مغایر است. شاید در اسم اشتباه شده باشد. اشخاصی که با دست اجانب می‌خواهند به وطن خود خدمت کنند یقین دارم جناب عالی نیز هیچ وقت آنها را به نظر مهر تلقی نخواهید نمود.^{۶۷}

بر مطلعان پوشیده نیست کسانی که در طول دوران دیکتاتوری بیست ساله مغضوب رضاخان واقع شدند، بی‌گمان، همگی مثل آیت‌الله مدرس پاک و مستقل نبودند؛ بلکه در میان مغضوبان عصر دیکتاتوری افراد متعددی چون تیمورتاش (عضو لژ بیداری ایران، حاکم خونخوار گیلان در زمان وثوق‌الدوله، و وزیر دربار قدرت‌طلب و شهوت‌پرست عصر پهلوی اول) نیز بوده‌اند که به استناد پرونده سیاه خود چه بسا شایسته اعدام بوده‌اند؛ منتها این کار به جای آنکه از سوی دولتهای صالح ملی و برپایه کیفرخواستی شفاف و واقعی صورت گیرد، به دست دیکتاتور پهلوی (و با بهانه‌های احياناً واهی) انجام گرفته، و این امر، چه بسا منشأ برخی مغلظه‌ها و احياناً مظلوم‌نماییها

۶۷. تأکید روی جملات اخیر، از ماست.

درباره آنها شده است. در واقع، تبهکاران یادشده، این «شانس» را داشته‌اند که چون دست تقدیر، کیفر مظالم بی‌شمارشان را به رضاخان حواله کرده بود، قبیح جنایات دیکتاتور، سرپوشی بر نقاط ضعف و خیانت آنان شده و احیاناً چهره‌ای مظلوم! از ایشان در تاریخ ترسیم گردد!

با توجه به این نکته، در خصوص پیلوسی‌ان نیز باید دید که آیا وی مانند مدرس، عنصری ناوابسته و پاک و مبرا از اتهامات یادشده بوده، یا آنکه در دسته اخیر قرار داشته و اتهام همکاری وی با «اجانب» درست بوده است؟

به هر روی، با این گونه گرایش سران حزب دمکرات به غرب و بریدگی آن از تاریخ و فرهنگ اسلامی ایران، تصادفی نیست اگر حزب مزبور، با اسلام و روحانیت شیعه سرگران باشد.

۴-۱. حزب دمکرات؛ ستیز با اسلام و روحانیت

ویژگی بارز دیگر در نظامنامه حزب دمکرات، و مقالات تحلیلی مندرج در ارگان آن حزب (روزنامه ایران نو)، مخالفت با اسلام (به مثابه دینی ناظر بر سیاست، و جامع احکام دنیا و آخرت) و روحانیت (به مثابه پاسدار معارف و احکام جامع اسلام) است. به قول ادیب‌الممالک فراهانی، شاعر و تحلیلگر آن روزگار:

دمکرات باشد به مملکتی صواب که آنجا نباشد چو قرآن کتاب^{۶۸}

همین جا بیفزاییم که، ایران نو «در مواضع سیاسی و اقتصادی خود، ضمن تبلیغ نوعی سوسیال دمکراسی از نوع اروپایی آن، از زرتشتیان و پارسیان هند حمایت‌های قاطع به عمل می‌آورد؛ حتی در شماره‌های چند ماه اول آن بحثی به نام «گفتار پارسی» طبع می‌شد که سره‌نویسی در آن رعایت شده بود. در حقیقت، این مطالب ایران نو راهگشای کسانی شد که طرفدار پیراستن زبان فارسی از لغات عربی بودند. افراطی‌ترین جناح این دسته حتی تغییر خط و الفبای فارسی را در دستور کار خود قرار دادند؛ تقی‌زاده یکی از اینها بود»^{۶۹} که البته بعدها از این کار اظهار ندامت کرد.

به نظر می‌رسد که گردانندگان ایران نو، در راه ترویج باستانگرایی و احیای فرهنگ ایران باستان، حتی از تصرف در نوشته‌های مراجع مشروطه‌خواه نجف (یا جعل مکتوب به

۶۸. دیوان کامل ادیب‌الممالک فراهانی قائم‌مقام. تصحیح و حواشی وحید دستگردی. تهران، فروغی، ۵۵. بخش متفاوتات، ص ۳۱۰. ۶۹. حسین آبادیان، رسول‌زاده، فرقه دمکرات و...، همان، صص ۱۰-۱۱.

نام ایشان) نیز باک نداشته‌اند. شاهد این امر، درج تلگرافی منسوب به آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی مبنی بر تشکر از انجمن زرتشتیان تهران در آن روزنامه است که از باب کیخسرو در اختیار روزنامه نهاده بود (ارباب کیخسرو، نماینده زرتشتیان در مجلس شورا در چند دوره متوالی کارپرداز دائمی مجلس، و دبیر پیوسته لژ بیداری ایران بود). تلگراف یادشده، که در شماره ۲۰۴ ایران نو، مورخ ۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۸ قمری درج شد، به استثنای «بسم الله الرحمن الرحیم» ابتدای آن و «ان شاء الله تعالی» در پایان آن، تماماً به فارسی سره نوشته شده و هیچ واژه عربی در آن به کار نرفته است! جملات نخست تلگراف را، نمونه وار، می‌آوریم: «زرتشتیان تهران را به مهر و خوشنودی یادآوری می‌نماییم. نوشته درستی سرشته آن انجمن خجسته که سراپا سپاسگزاری یکتا کردگار بخشاینده مهربان و پاسداری آزادی و رستگاری ایران و ایرانیان بود بر خوشنودی و شادمانی افزود. همواره از یکتا بخشاینده مهربان خواستاریم...».

گفتنی است، در میان انبوه تلگرافها و مکتوباتی که از مراجع مشروطه‌خواه نجف در طول مشروطیت صادر شده، ظاهراً تنها همین یک مورد به فارسی سره نگارش یافته است و همین امر، اصالت تلگراف فوق را به شدت مشکوک می‌سازد. حال، یا باید گفت که تلگراف از بنیاد جعلی بوده و برساخته ارباب کیخسرو و یاران اوست، یا آنکه دارندگان تلگراف، از پیش خود، در متن آن دست برده و، به جای انتشار متن اصلی، برگردان آن به فارسی سره را منتشر کرده‌اند.^{۷۰}

۵-۱. جدایی دین از سیاست، مبنای دیدگاه و «موضع» حزب دمکرات

در پروگرام یا مرامنامه حزب دمکرات ایران، صراحتاً از «انفکاک کامل قوه سیاسیه از قوه روحانیه» سخن رفته است.^{۷۱} چنانکه رساله اصول دمکراسی نوشته «یک نفر دمکرات» نیز، که در تشریح مرامنامه حزب نگارش یافته و ظاهراً در سال ۱۳۲۸ ق

۷۰. برای تأمل در این تلگراف رک: همان، صص ۸۹-۹۰.

۷۱. اوراق تازه‌یاب...، همان، ص ۳۶۵: مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران...، همان، ص ۷.

در پروگرام حزب، ذیل عنوان «پروگرام در تربیت سیاسی» بخش مربوط به «مذهب و معارف» چنین می‌خوانیم: ۱. انفکاک کامل قوه سیاسیه از قوه روحانیه؛ ۲. تعلیم مجانی و اجباری برای همه افراد ملت؛ ۳. توجه مخصوص در تربیت نسوان» (اوراق تازه‌یاب...، همان، ص ۳۶۵) که البته معلوم است تعلیم «مجانی و اجباری» چه آموزه‌ها و معارفی برای مردان و زنان در نظر بوده است؟! (پیش از این، در کلام رسول‌زاده، تئوریسم حزب، وصف چادر شب سیاه زنان را خواندیم).

متشر شده است، به عنوان یکی از اصول شناخته شده دموکراسی بر «انفکاک کامل قوه سیاسیه از قوه روحانیّه» و «مداخله نکردن هر یک از این دو قوه در وظایف مختصه دیگری» تأکید دارد. بر این نمط، در نظامنامه حزب هم آشکارا ورود روحانیان به حزب «ممنوع» اعلام شده و یکی از «شرایط قبول اعضا»، عدم شغل دینی و آخوندی آنان قلمداد گشته است!^{۷۲} از آنجا که روحانیت، شأنی جز تبیین و اجرای احکام دین در اجتماع ندارد، طرح انفکاک سیاست از روحانیت، به واقع هدفی جز تفکیک سیاست از دین، و راندن آن به پستوی انزوا و مناسک عبادی شخصی نداشت و از این رو بجاست آن را به همان تز جدایی دین از سیاست تعبیر کنیم.

جالب است که رساله اصول دموکراسی با طرح جدایی سیاست از روحانیت، بر سر علمای و مردم منت گذاشته و می نویسد: این ماده «مهم تر و بهترین مواد این مرامنامه و برای حفظ احترام مقام روحانیت و حفظ انتظام مملکت و راحت ملت لازم ترین امور است». و کسانی هستند که «از روی جهالت یا عداوت» از آن اصل معتبر «توجهات خودسرانه کرده و علت اعتراض» به فرقه دمکرات قرار داده اند. مسئله این است که سیاست و روحانیت از یکدیگر جداست - و اینکه گروهی محض «عیش بی زحمت» به لباس روحانیت در آمده «بدون علم و صحت عمل و استحقاق و بدون دیانت و حسن اخلاق» دخالت در اداره مملکت نمایند، مطرود است.^{۷۳}

این توجهات در حالی است که، اسناد «درون گروهی حزب»، همراه با «مواضع عملی» رهبران آن (تقی زاده و نواب) به روشنی نشان از کینه عمیق حزب نسبت به روحانیت دارد و هدف این کینه توزی نیز، نه به اصطلاح روحانی نمایان «بی علم و عمل» و هوادار «عیش بی زحمت»! بلکه پیشوایان دینی جنبش مشروطیت اند که، به انگیزه استقرار رژیم عدل و آزادی، پنجه در پنجه شاه قجر افکنده، با فتاوی ضد استبدادی خویش زمینه عقب نشینی دربار را فراهم آورده، و در این راه بعضاً (همچون سیدین بهبهانی و طباطبایی) رنج تبعید و زندان را بر خود خریده و از ضرب قنடاق تفنگ قزاقان در پارک امین الدوله تهران ایمن نمانده اند! در قطعنامه مورخ ۳۰ ذی قعدة ۱۳۲۷ حزب

۷۲. در «نظامنامه موقتی فرقه» دمکرات، به عنوان چهارمین شرط از «شرایط قبول اعضا» آمده بود: فردی که می خواهد عضو شود نباید شغل دینی و آخوندی داشته باشد: «محترف به امورات مذهبی و کسب روحانی نباشد!» (اوراق تازه یاب... همان، صص ۳۵۲ و ۳۶۰).

۷۳. فریدون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی... همان، ص ۱۲۰. برای متن عبارات رساله رک: مرامنامه ها و نظامنامه های احزاب سیاسی ایران... همان، صص ۴۴-۴۶.

می‌خوانیم که: «مرکز موقتی فرقه دمکرات ایران تصویب می‌کند که از یک طرف حفظ و مراعات تامه نزاکت با اعتقاد دینی عامه و آداب و مراسم مذهبیه قولاً و فعلاً نموده، به طوری که هیچ چیزی وسیله بهانه به دست روحانیین داده نشود و از طرف دیگر دعوت افراد مردم با غیرت فوق العاده به اصول مجرّده شریعت و دفع و حذف موهومات و سلب اعتقاد از روحانیین و فهمانیدن به عموم، مضار استبداد روحانی را».^{۷۴}

تصادفی نیست که می‌بینیم در نظامنامه حزب، بخش مربوط به «شرایط قبول اعضا»، با تردیف شرایط زیر در کنار یکدیگر:

* محترف به امورات مذهبی و کسب روحانی نباشد.

* متکدی و لاشخور و مفتخور نباشد.

* فاسد الاخلاق نباشد.

* باشرف باشد.^{۷۵}

به نحوی موذیان، سعی در القاء این نکته به ذهن خوانندگان شده که اشتغال به پیشه روحانیت، چیزی از سنخ گدایی، لاشخوری، مفتخوری و فساد اخلاق است!^{۷۶}

۷۴. اوراق تازه باب مشروطیت... همان، ضمیمه ۱۰ صفحه ۳۶۶، ایران نو، ارگان حزب، نیز در صفحه نخست از شماره ۶۸ خود، مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۱۱، تحت عنوان «فلسفه استبداد و سیاست» می‌نویسد: «اساس استبداد سیاسی، فقط دینی است... یک نفر مستبد عذار وقتی که می‌خواهد مقاصد فاسده خود را به موقع اجرا گذارد پس از آنکه از هر مقدمه و وسیله عاجز شد آخرین وسیله خود را فقط تشبث دینی قرارداد و از در دین داخل شده چون قضا، لایزه قضای محکوم و قطعی» به فرض خود موفق خواهد شد!

۷۵. همان، ص ۲۶۰.

۷۶. اساساً در آثار بسیاری از دمکراتها (حتی معتمنین آنها، نظیر شیخ رضا دهخوارقانی و سید محمد کمره‌ای که آلودگی دیگران را نداشته یا کمتر داشته‌اند) دیدگاهی به شدت سیاه و بدبینانه نسبت به روحانیت مشاهده می‌کنیم. فی‌المثل دهخوارقانی «اغلب اعیان و ملاها و... را «طرفداران پلیتیک» [پلیتیک] روس و انگلیس و ریزه‌خواران آنها» می‌شمارد! (رضا دهخوارقانی، وقایع ناصری و توضیح مرام، مقدمه علی سیاهپوش، تهران، دنیا، ۵۶، ص ۶۱) و سید کمره‌ای حتی بر فقیهان مبارز و پارسایی چون شهید مدرس و حاج آقا جمال اصفهانی نیز (که در مبارزه با قرارداد ۱۹۱۹ از همکاری آنان برخوردار بوده) ایقا نمی‌کند و تمهیدات ظریف مدرس برای لو نرفتن اسرار مبارزه با کابینه قرارداد را «سازلاتان بازی» می‌شمارد! (روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، همان، ج ۲، ص ۱۰۹۸). بگذریم که اساساً نگاه این جماعت به پیرامون خویش، نگاهی «توطئه‌بندارانه»، آن هم «توطئه‌بنداری مطلق و افراطی» بوده و بدگویی از علمای مبارز نیز تا حدودی از همین آیشخور مایه می‌گیرد. چنانکه کمره‌ای شخصیتی چون مشیرالدوله پیرنیا را نیز (که مورد اعتماد و علاقه شدید ملیون بود) «شقی بن الشقی و ذعی بن الدعی» (وصف ابن‌زیاد در زبان حسین بن علی علیه‌السلام) می‌خواند! (همان، ص ۱۶۲۲).

مهدی ملک‌زاده که خود عضو حزب دمکرات بوده، از ضدیت حزب با روحانیت چنین پرده برمی‌دارد:

... مرام حزب دمکرات از مرام حزب سوسیال دمکرات اقتباس شده بود؛ ولی چون در آن زمان هنوز مسلک سوسیالیستی توسعه پیدا نکرده و عالمگیر نشده بود و مردم از آن اسم بیم داشتند و کلمه سوسیالیست را در ردیف کلمه انقلابی و اشتراکی می‌پنداشتند به ناچار زعمای حزب، که در آن زمان تا حدی انقلابی بود، در روی چند اصل مهم استوار گشته بود که یکی مبارزه با فئودالیست یا ملوک الطوائفی و دیگری انفکاک قوه سیاسی از قوه روحانی بود. با تعقیب این دو حزب جوان دمکرات از روز اول، جنگ با رؤسای ایلات و عشایر و حکومت خان‌خانی و روحانیون را آغاز کرد و با دو طبقه از متفدترین طبقات مملکت دست به گریبان شد.^{۷۷}

دمکراتها در شبنامه‌ها و اعلامیه‌های خود خواستار دخالت نکردن پیشوایان مذهبی مشروطیت (سیدین بهبهانی و طباطبایی) در امور مجلس و اکتفای آنان به مسائلی چون اجرای صیغه نکاح و طلاق و نماز جماعت و... بودند.^{۷۸} حضور فعالانه عناصر وابسته به حزب در اعدام شیخ فضل‌الله و ترور بهبهانی، در همین راستا قابل ارزیابی است. به نوشته دکتر منصوره اتحادیه: از دیگر اهداف حزب دمکرات، که به روشنی بیان نشده بود، جدایی دین از سیاست و عدم دخالت علما در سیاست بود که نتایج این طرز تفکر را می‌توان در اعدام شیخ فضل‌الله و ترور سید عبدالله بهبهانی مشاهده کرد.^{۷۹}

۷۷. مهدی ملک‌زاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲. تهران، علمی، ۶۳ ج ۶، صص ۱۳۲۸-۱۳۲۹ (تأکید روی کلمات از ماست). مبارزه حزب با، به اصطلاح، فئودالیسم و خان‌خانی نیز چیزی از سنخ «اصلاحات ارضی» شاه بود که کشاورزی ایران را (به نفع واردات کشورهای غربی) به نابودی کشانید و شرح جانسوز آن مجالی دیگر می‌طلبد. بی‌جهت نیست که تقی‌زاده از معدود کسانی بود که اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ را رسماً تأیید کرد.

۷۸. برای اعلامیه مزبور ر.ک: محمدمهدی شریف‌کاشانی. واقعات اتفاقیه در روزگار. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران، نشر تاریخ ایران، ۶۲، ص ۱۴۱.

۷۹. منصوره اتحادیه. مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۷۵، ص ۱۲۶. همو. با اشاره به اتهام دمکراتها مبنی بر دخالت در ترور بهبهانی، و سوابق تهدید بهبهانی از سوی آنان، می‌نویسد: «در واقع می‌توانیم چنین استنباط کنیم که قتل سید و اعدام شیخ فضل‌الله نوری هر دو از اجزای یک جریان واحد بود که توسط جناح تندرو حزب که می‌خواست جلوی هرگونه دخالت روحانیون را در مجلس و سیاست بگیرد، رهبری می‌شد» (همان، صص ۲۹۰-۲۹۱).

ممکن است تصور شود که حزب دمکرات، تنها روحانیان مخالف مشروطه (یا متهم به مخالفت با مشروطه) را آماج حمله قرار می‌داد، ولی این تصور نادرست است؛ چه، اگر این مطلب را در توجیه نقش سران این حزب در اعدام شیخ فضل‌الله بپذیریم (که در «مخالفت» شیخ نوری با «مشروطیت»، به معنی «تحدید» سلطنت و «قانونمند» کردن رژیم حکومت، جای هزاران حرف است)، نقش شاخه تروریستی این حزب (به رهبری امثال حیدر عمواغلی) در قتل سید عبدالله بهبهانی (با سهم عظیمی که وی، به اعتراف خود تقی‌زاده، در پیشبرد مشروطیت داشت)^{۸۰} به هیچ‌وجه قابل توجیه نیست و نشان می‌دهد که آنان، همان‌گونه که در اسناد حزبی تصریح کرده‌اند، اساساً با حضور روحانیت در عرصه سیاست مخالف بوده‌اند. مؤید این امر، دشمنی بیمارگونه‌ای است که این گروه در تبریز با ثقة‌الاسلام تبریزی نشان می‌داد.

شادروان ثقة‌الاسلام، از مشروطه‌خواهان پیشگام، اصولی و معتدل تبریز بود که همواره سودای حفظ اسلام و ایران داشت و افراط و تفریطها را در جنبش مشروطیت ایران بر نمی‌تافت و سرانجام نیز در عاشورای ۱۳۳۰ قمری، به جرم ایستادگی در برابر تجاوز روسیه تزاری به آذربایجان، به توسط روسها دار زده شد و در پای دار شجاعت و صلابت نشان داد. در نامه به حزب «اتحاد و ترقی» تهران، مورخ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ق، اصول مسلک دینی - سیاسی خود را چنین برمی‌شمارد، و مهم این است که (به گواه اسناد و مدارک تاریخی موجود) عملاً نیز پیوسته به این اصول پایبند بود:

۱. حفظ استقلال مذهب و طریقه جعفری؛
۲. حفظ استقلال ایران و ایرانیت؛
۳. حفظ مشروطه و قانون اساسی و اصول شوروبیت؛
۴. سعی در منع مداخله دول خارجی در کلیه امورات؛
۵. سعی در تهذیب اخلاق و تزئین ثروت ملی و قناعت عمومی؛
۶. سعی در اتحاد اسلام و متفق ساختن پلوتیک سیاسی همه مسلمین، ولو که اختلاف در مشرب و مذهب داشته و سلاطین متعدده داشته باشند.^{۸۱}

۸۰ حتی تقی‌زاده اعتراف دارد که: در نهضت مشروطه «هیچ‌کسی بیش از مرحوم آقاسید عبدالله بهبهانی سهمی ندارد... اگر آقاسید عبدالله نبود مشروطیت نبود» (زندگی طوفانی... همان، ص ۳۲۱).

۸۱ نصرت‌الله فتحی. زندگنامه شهید نیکام ثقة‌الاسلام تبریزی و بخشی از تاریخ مستند تبریز، تهران، بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۵۲، صص ۵۴۹-۵۴۸.

ثقة الاسلام از آغاز جنبش عدالتخواهی صدر مشروطه تا دوران فتح تهران و تجدید مشروطیت، همواره در این مسیر فعال بود و حتی رجال شاخص مشروطه در تبریز و تهران (از اعضای انجمن ایالتی تبریز و ستارخان گرفته تا مستشارالدوله و دیگران) رأی وی را در مسائل سیاسی و اجتماعی جویا شده و بدان عمل می‌کردند. عجیب است که چنین کسی نیز آماج خصومتِ تقی‌زاده و یاران دمکرات وی قرار داشت.

ثقة الاسلام خود در نامه ۸ رجب ۱۳۲۷ (برابر با روزهای نخست فتح تهران) به مستشارالدوله گلایه می‌کند که: تقی‌زاده از قراری که معلوم می‌شود فی‌الجمله کدورتی با من دارد. علتش را هم نمی‌دانم و حال آنکه بعد از ورود او از اروپا در اواخر استبداد صغیر به تبریز، نهایت همراهی و جلو انداختن از او شد؛^{۸۲} کدورتی که آتش آن، به سرعت بالا گرفت و به زودی کار را بدانجا کشانید که میرزا اسماعیل نویری (دمکرات سرشناس و خوشونت‌گرای تبریز) بسبب قرائت تلگراف تبریک ثقة الاسلام به مشروطه‌خواهان از تریبون مجلس دوم، به مستشارالدوله (رئیس مجلس) اعتراض کرد^{۸۳} و یاران تقی‌زاده در تبریز برضد ثقة الاسلام به پیشوای مشروطه در نجف، مرحوم آخوند خراسانی، نامه نوشتند و در تهران چو انداختند که ثقة الاسلام رفتاری خلاف مشروطه‌خواهان دارد!^{۸۴} حتی رجب سرابی (قاتل سید عبدالله بهبهانی) را مأمور

۸۲. نامه‌های تبریز از ثقة الاسلام به مستشارالدوله (در روزگار مشروطیت). به کوشش ایرج افشار. تهران، فرزانه‌روز، ۷۸ ص ۳۶۳.

۸۳. یکی از وکلای مجلس دوم (که هویت او شناخته نیست) در نامه به ثقة الاسلام می‌نویسد: «من نمی‌دانم این میرزا اسماعیل خیابانی چه عداوتی با حضرت مستطاب عالی دارد؟ مثلاً روز دوم افتتاح مجلس در جزو تلگرافهای تبریک از ولایات که تلگراف حضرت عالی را جناب مستشارالدوله دادند عیناً بخوانند، خیابانی اعتراض کرد که این چه ملاحظه خصوصی است؟ غرض من سعایت نیست، می‌خواهم بدانید چه کسان مغرضی را به عنوان وکالت از تبریز به تهران فرستاده‌اند! اگرچه تنوی آنها چند نفری مردمان سالمی هستند...». رک: نصرت‌الله فتاحی، همان، ص ۵۵۶.

۸۴. برادر ثقة الاسلام (میرزا محمود) که آن زمان در عراق به سر می‌برد، در نامه به مستشارالدوله (مورخ ۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۸) به نقل از «یکی از آقایان نجف» که با وی در ارتباط است گزارش می‌دهد که: «پارتی تقی‌زاده در تبریز بالا گرفته است. [هوا] خواهانش در تخریب و تضييع شئون و نفوذ حضرت آقای اخوی [= ثقة الاسلام] روحی فداه خیلی می‌کوشند. شهرت داده‌اند که فلان کس بر خلاف مشروطیین مشی می‌کند و بین سردار ملی [ستارخان] و ایالت [مخبرالسلطنه والی تبریز] را به هم می‌زند. حتی بعضی مطالب جعلی را کتاباً و تلگرافاً به طهران رسانده‌اند و ذهن حضرت وزیر جنگ [سپهدار اعظم تنکابنی] را مغشوش نموده‌اند. لهذا حضرت وزیر جنگ کاغذی به تبریز نوشته‌اند. شخصی از تبریز بعضی مطالب بر علیه حضرت آقا،

ساختند ثقة الاسلام را ترور کند، که البته رجب از این جنایت امتناع ورزید و جریان را به ثقة الاسلام خبر داد.^{۸۵}

روشن است که ثقة الاسلام، خورده برده‌ای از دمکراتها نداشت و دشمنی آنان با وی صرفاً از پایندی او به شرع، و مخالفتش با تندرویها، افراط‌گریها و شهر آشوبیهای آنان ریشه می‌گرفت که به حدس صائب ثقة الاسلام و بسیاری عاقلان و عالمان دیگر، برای ایران و اسلام به شدت زیانبار بود. یحیی ذکاء می‌نویسد:

پس از برپا شدن مجدد مشروطه، دسته‌های دمکرات و اعتدال پدید آمد. توگویی شادروان ثقة الاسلام از درون بنیادگذاران دمکرات آشنایی داشت؛ از آنان دوری گزید. این بود که دمکراتیان او را دشمن داشتند و بدگویی دریغ نگفتند. سپس چون داستان اولتیماتوم روس پیش آمد و روسها در تبریز به بدرفتاری برخاستند و از آن سوی مردم در مسجد گرد آمدند و جوش و خروش بسیار می‌نمودند و نیز مجاهدان همیشه روسیان را می‌پاییدند و آمادگی خود را به رخ ایشان می‌کشیدند، ثقة الاسلام پایان این کار را بیمناک می‌دید و ناخرسندی می‌نمود و خود را کناره می‌گرفت؛ دمکراتیان او را هوادار روسیان خواندند.^{۸۶}

۱۰۳

به راستی، مگر ثقة الاسلام چه می‌گفت که آن گونه، هدف حمله دمکراتها قرار گرفته و حتی به وی تهمت هواداری از روسیان زدند؟! هیچ! او معتقد بود که در موقعیت سخت و بسیار حساس آن روز ایران، و در برابر همسایه مقتدر، خشن و سلطه‌جوی شمالی (که پاره‌های قشونش را، به بهانه حفظ امنیت اتباع خویش، به زور وارد کشور ساخته و برای بلع تمامی این آب و خاک، منتظر کوچک‌ترین بهانه‌هاست) باید بسیار پخته، ظریف و سنجیده عمل کرد و (ضمن تلاش برای رفع «اختلافات داخلی»، ایجاد «وفاق ملی»، و جلوگیری از هرج و مرج و آشوب در کشور در سایه تقویت دولت مرکزی) باظرافت تمام، از مجموعه ابزارها و امکانات سیاسی و دیپلماتیک موجود بهره‌گرفت و مخصوصاً مواظب بود که عناصر خام (یا مزدور) با تحریکات خویش، بهانه به دست حریف

→ محضر حضرت آیت الله [آخوند] خراسانی دام ظلّه نوشته و برای اثبات مطلب خود مکتوب حضرت سپهدار را هم جوف گذاشته بود... (خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، مجموعه دوم: اسناد مشروطیت. به کوشش ایرج افشار تهران، انتشارات ایران و اسلام، ۶۲ ص ۲۹۸).

۸۵ نصرت‌الله فتحی، همان، ص ۵۰۴.

۸۶ مجله شاهره، ارگان حزب آزادگان، شماره ۷، نقل از: نصرت‌الله فتحی، همان، ص ۵۰۲.

زورمند و بهانه‌جو (برای ماندن و، بدتر از آن، پیشروی در خاک ایران) نداده و کار را به درگیری (نابرابر) نظامی با وی (که منتهای آرزوی اوست) نکشانند...

این اندیشه پخته و منطقی استوار چنانچه در مشروطه دوم به ویژه زمان ریاست مستر شوستر بر مالیه ایران، به توسط دمکراتها رعایت می‌شد، زمینه اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسها و پیشروی روسها تا نزدیکیهای تهران پیش نمی‌آمد و مردم مظلوم ایران در تبریز و رشت و دیگر نقاط، آن سان وحشیانه کشتار و غارت نمی‌شدند....

دیدگاه پخته ثقة‌الاسلام در برخورد با روسها را می‌توان به روشنی در نامه وی به میرزا آقا فرشی (مورخ ۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸، یعنی اوایل ورود جمعی از سالداتهای روسی به شمال تبریز) مشاهده کرد:

کارها شلوغ است و حقیقتاً تعجب دارم از اشخاصی که حمایت می‌کنند از روزنامه‌ای که مردم را دعوت می‌کند به جنگ با روس و طرد آنها از ایران، و مظنه شعر سعدی را ندیده‌اند «با تو بیایم به کدام آبرو؟»

طرد و نفی روس از این مملکت اولین شرط ایرانیگری است، اما آیا فعلاً گفتن و نوشتن و چاپ کردن این عبارات صلاح مملکت است؟

قونسول روس در تبریز داد می‌زند که ملت ما را تهدید کرد، ما به جهت حفظ حقوق خود و حقوق تبعه و قونسولخانه قشون آوردیم؛ و حال آنکه جز لفظ سندی نداشت. وقتی که روزنامه‌ای همچو مطلبی را عنوان کرد، شما را به خدا، آن را دستاویز رسمی خود نمی‌کنند؟ و نزد دول معظمه، خود را محقق به قلم نمی‌دهد؟ این قسم حرکات ما، دوستی خاله خرسه است یا تعمد؟!^{۸۶}

اشخاصی که بر ضد من هستند بفرمایند فلان کس طرفدار روس است! من باک از این کلام ندارم و همان را می‌گویم که خداوند متعال از زبان رئیس مورها می‌فرماید: «یا ایها الذمیل ادخلوا مساکنکم لا تحطیبنکم سلیمان و جنوده». مورچه به آن ضعیفی، اتباع خود را می‌گوید داخل مساکن خودتان بشوید که پامال نشوید. آیا رواست باتن برهنه و دست خالی، جلوی توپ ماکسیم برویم و اسمش را رشادت بگذاریم؟! در حالتی که خصم، عمارت بیلاقی سلطنت را گرفته و نشسته و هر روز بر تعدیاتش می‌افزاید، شما را به خدا درست ملاحظه کنید. صاحب آن کلام، طرفدار روس است یا کسی که منع از این مذاکرات می‌کند؟^{۸۷}

۸۷. همان، صص ۵۱۸-۵۱۹. در تأیید این سخنان می‌توان به نامه میرزا آقا فرشی (وکیل تبریز در مجلس اول) به

درواقع، همین تندروها، و پیامدهای سوء آن برای اسلام و ایران بود که به قول محمدعلی تهرانی «کاتوزیان»، مردم تبریز را از دمکراتها بلکه مشروطه و مشروطه خواهان دلزده کرده و در جریان اولتیماتوم ۱۹۱۱ به استقبال از موکب صمدخان شجاع الدوله واداشت.^{۸۸}

مورد دیگری که حزب دمکرات، متأسفانه به جای برخورد منطقی با ثقة الاسلام، راه هوجبگری و عوامفریبی را در پیش گرفت، آنجا بود که وی (در تلگراف مفصل خویش به مجلس شورا و نایب السلطنه وقت) نظریات در خور تأملی را راجع به اصلاح قانون انتخابات مطرح ساخت و به منظور جلوگیری از تبدیل، به اصطلاح، دمکراسی رأیها به دمکراسی رأسها، شرط «سواد» را در انتخابات مجلس برای رأی دهندگان ضروری شمرد، و حزب دمکرات این امر را مستمسکی برای هوجبگری سیاسی علیه ثقة الاسلام در تبریز قرار داد. و این در حالی بود که لیدر حزب، تقی زاده، خود حدود ۴۰ سال پس از آن تاریخ، به صحت نظریه ثقة الاسلام اعتراف کرد.^{۸۹}

۱۰۵

→ مستشارالدوله از ژنو اشاره کرد که در تاریخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۰۹ م. ۷ رجب ۱۳۲۷ قی یعنی روزهای نخست فتح تهران و تجدید مشروطه، با اشاره به مندرجات روزنامه تایمز لندن (که مدعی شده بود منتهای آرزوی دولت انگلیس، اداره ایران به دست خود ایرانیان است) هشدار می‌دهد: «امروز اول چیزی که برای ما لازم است امنیت ایالات [و] ولایات است که بهانه را از دست همسایه شمالی گرفته تا دولت انگلیس هم بتواند بگوید که حالا ماندن شماها در ایران جایز نیست و این مسئله اولین کار احراز است. دوم گرفتن جلو جراید است از بدگویی و بدنویسی خارجه، زیرا در دنیا هیچ کار با فحش از پیش نرفته است. اگر فحش دردهای ما را چاره می‌کرد در دوره مجلس [اول] این قدر فحش که جراید به همه دادند می‌بایستی حالا ایران مثل فرنگ شده باشد. بدبختانه فحش گفتن و گفتن نکردن همه [؟] کار ما را به این جاها کشانید. این مسئله اهمیت زیاد دارد. قشون روس با فحش از ایران بیرون نخواهد رفت، مگر اینکه بهانه را از دست او بگیریم و با ملایمت به او بگوییم که حالا موقع تشریف بردن است» (برای متن نامه ر.ک: خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق... همان، ص ۲۵۴).

۸۸ محمدعلی تهرانی (کاتوزیان). مشاهدات و تحلیل اجتماعی... همان، ص ۸۶۰.

۸۹ تقی زاده ۱۲ تیر ۱۳۲۷ شمسی، طین نطقی در مجمع حزب عامیون (دموکرات) چنین گفت: «یکی از نقائص عمده ترتیب فصلی، عدم مباشرت مستقیم انتخاب کنندگان است به عمل انتخاب. به نظر من، معنی کلمه انتخاب مخفی، جز آن نیست که شخص انتخاب کننده، اسم منتخب خود را به دست خود، در محل انتخاب، روی یک ورقه سفیدی نوشته و همانجا بلافاصله در جعبه آراء بیندازد، نه آنکه ورقه‌ای را از بیرون همراه بیاورد و بیندازد و خود نداند در آن چه اسمی نوشته شده است. برای این کار، فقط قدرت به نوشتن حروف یعنی حداقل سواد، لازم است و بس، و اگر خواسته شود از این هم ساده تر باشد، فقط قدرت بر خواندن اسامی را توان شرط کرد... مسامحه و سهل گرفتن بیش از این اندازه، و اجازه دادن حتی به مردمان بیسواد

←

۶-۱. سنگ اندازی حزب در راه اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی

حزب دمکرات، بر پایه اندیشه تفکیک دین از سیاست که فوقاً از آن یاد شد، در راه اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی مشهور به اصل طراز (نظارت فقهای طراز اول بر مصوبات مجلس) سنگ اندازی می‌کرد، و ابراهیم زنجانی هم، همچون دیگر سیاستهای حزب، با این حرکت همسویی داشت. چگونگی آنکه:

چند روز پس از افتتاح مجلس دوم (۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۷ق) تلگرافهایی از سوی انجمن ایالتی تبریز و مشهد (به ترتیب، در ۸ و ۱۳ ذی‌قعدة) به مجلس واصل شد که خواستار اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی یعنی تشکیل هیئت طراز اول مجتهدین جهت نظارت بر مصوبات مجلس و تطبیق آن با موازین شرع بود. ظاهراً تلگرافهای دیگری نیز در این باره از دیگر نقاط کشور به مجلس رسیده بود. مع الوصف، عناصر سکولار (دوستان و همفکران ابراهیم زنجانی) به شکلهای گوناگون مانع قرانت تلگرافها از سخنگاه مجلس می‌شدند. بدین نمط، تلگراف ۲۳ ذی‌قعدة مراجع مشروطه‌خواه نجف (آخوندخراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی) نیز، که بر تدارک مقدمات اجرای این اصل تأکید داشت، از سوی جناح سکولار مجلس، مسکوت گذارده شد. از این روی، آخوند مجدداً در ۷ ذیحجه ۱۳۲۷ تلگراف دیگری در همان زمینه به مجلس مخیره کرد و این امر، همراه با تذکر یکی از نمایندگان (افتخار الواعظین)، رئیس «دمکرات» مجلس

۱۰۶

→ مطلق که رأی دیگری را لایشر آورده به عنوان رأی خودش به دروغ به صندوق بیندازد، ابطال اصول آزادی و سلب حق از جمعی و دادن حق آنان به غاصبین حقوق آنها برای استعمال بر ضد منافع آنها است و جز قلب‌زنی و ساخته‌کاری و اغفال و کاغذسازی چیزی نیست... اگر یک کارفرما، عوض تمام کارگران خود رأی دهد (یعنی رأی خود را نوشته، به دست آنها بدهد که فرمان قتل خود را به دست خود به صندوق بیندازند و اگر مالک دیگر به جای همه رعایای بدبخت زبان بسته رأی بدهد، این چه عدالتی است؟...».

تفصیل کلام و استدلال ثقة‌الاسلام را در این زمینه، و هوچگری دموکراتها در برابر او، و اعتراف تقی‌زاده ۴۰ سال بعد به درستی نظر ثقة‌الاسلام را می‌توانید در کتاب زندگینامه شهید نیکنام... (صص ۵۵۷-۵۶۴) مطالعه کنید. گفتنی است که مجله آینده، به مدیریت دکتر محمود افشار، نیز در ۱۳۰۵ شمسی، باب اقتراحی را در موضوع انتخابات و مجلس سناگشود و نظریات زیدگان جامعه را در مورد نقائص قانون جاری انتخابات، و طرق رفع آنها، خواستار شد. دکتر مصدق، نخستین کسی بود که به این اقتراح پاسخ گفت و نامه‌ای را همراه با متن کفرانس خویش در دهم اسفند ۱۳۰۳ شمسی، به مجله فرستاد که تحت عنوان «انتخابات در اروپا و ایران» در همان سال درج گردید. جالب است که مصدق نیز در بحث خود، بر لزوم پاسوادی رأی‌دهندگان تأکید کرده و در این باره شواهدی را از قوانین کشورهای پیشرفته نظیر ایتالیا و پرتغال ذکر نموده بود. رک: آینده، س ۲، ش ۲، شماره‌های مسلسل ۱۴، بهمن ۱۳۰۵ (صص ۱۲۲-۱۳۰) و ۱۵ (صص ۲۳۱-۲۹۱).



آیت الله طباطبائی، شیخ فضل الله نوری و جمعی از روحانیان در جریان مشروطه | ۱۳۲۱-۱۳۲۲ع

(محمدعلی فروغی)^{۹۰} را ناگزیر ساخت دستور دهد تلگرافها در جلسه رسمی مجلس قرائت شود.

پس از قرائت تلگرافها، برخی از نمایندگان طی سخنانی عملاً به مه‌آلود کردن فضا و کارشکنی در راه اجرای اصل دوم پرداختند که از آن میان، نام سید حسین اردبیلی و تا حدودی ابراهیم زنجانی (هر دو عضو حزب دمکرات) در خور ذکر است. اردبیلی در خلال نطق خود صراحتاً گفت که: «ما در امور سیاسی مُلکیه»، از مراجع تبعیت نمی‌کنیم!^{۹۱} پس از آن تاریخ، تلگرافات مراجع نجف به تهران جهت پیگیری مسئله ادامه یافت ولی موضع عناصر دمکرات نسبت به این امر، همچنان منفی و بازدارنده بود. از جمله در جلسه خصوصی ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ سیدحسین اردبیلی شبهات و ایرادهای بسیاری بر اصل دوم متمم وارد ساخت که موجب گفت‌وگوهای فراوان در جامعه و نقد روزنامه مجلس بر شبهات وی گردید.^{۹۲} همچنین، در یک اعلامیه ژلاتینی که ۲۹ جمادی‌الثانی انتشار یافت به شدت از عملکرد جناح تقی‌زاده انتقاد شد:

واعجباً! پیش بردن امور مشروطیت، تبدیل سلطنت استبداد به مشروطه، تقویت قلوب ملت و مجاهدین در مطالبه مشروطه، همه به ملاحظه همراهی با حجج الاسلام بود و حال چه پیش آمده که نه رعایت اسلام، نه ملاحظه شرع، نه رعایت حجج الاسلام را باید کرد؟ که علیقلی خان [سردار اسعد بختیاری] سوار بختیاری دارد، زود آدم می‌کشد و با تقی‌زاده پارتیهای بمب‌ساز دارد که یکدفعه خانه‌ها را خراب می‌سازند.^{۹۳}

استعفای ابراهیم زنجانی از کمیسیون انتخاب علمای ناظر بر مجلس و مخالفت وی با رأی نهایی آن کمیسیون را نیز می‌توان در راستای سنگ اندازی فراقسیون حزب در مجلس در راه اجرای اصل دوم ارزیابی کرد: در خلال بحث و اختلاف نمایندگان بر سر اینکه انتخاب فقهای ناظر بر مجلس بایستی به قید قرعه صورت گیرد یا از طریق

۹۰. ذکاءالملک فروغی (عضو فراقسیون حزب دمکرات) در ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ رئیس مجلس دوم شد.

۹۱. حسین آبدیان، بحران مشروطیت...، همان، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۹۲. برای گزارشی مفصل و مستند از مباحث مربوط به انتخاب هیئت طراز اول مجتهدین ناظر بر مصوبات مجلس در مجلس دوم، و مخالفتها و موافقتهای نمایندگان با آن، رک: «سیر تطور اصل دوم متمم قانون اساسی در دوره دوم تقنینیه»، محمد ترکمان، تاریخ معاصر ایران، کتاب دوم، بهار ۶۹، صص ۱۷-۱۹ و ۲۵-۲۶؛

حسین آبدیان، بحران مشروطیت...، همان، صص ۱۸۴-۲۰۶.

۹۳. محمد مهدی شریف‌کاشانی، همان، ج ۲، ص ۵۲۸.

رأی‌گیری و کسب اتفاق آراء انجام یابد، قرار شد کمیسیونی شش نفره از نمایندگان جهت بررسی این امر تشکیل شود و مجلس به رأی آنان در این باره گردن نهد. زنجانی از جمله کسانی بود که به عضویت کمیسیون یادشده انتخاب شد؛ اما همان روز استعفا داد و زمانی هم که، در اثر اصرار جمعی از نمایندگان، استعفایش را پس گرفت با رأی نهایی کمیسیون مخالفت کرد.^{۹۴}

مباحثات مجلس بر سر اصل دوم همچنان ادامه داشت که ناگهان، در شب نهم رجب ۱۳۲۸، جمعی از تروریستهای وابسته به حزب دمکرات به خانه سید عبدالله بهبهانی (پیشوای مشروطه‌خواهان) ریختند و او را، که پنجه در پنجه جناح تندرو و سکولار افکنده بود، پیش چشم دیگران ترور کردند. این عمل، طوفانی از خشم و نفرت در بین مردم بر ضد مسببان آن به پا کرد و شعر: *تقی‌زاده گفت و شقی‌زاده کشت / کسی را که اسلام را بود پست*، زبانزد مردم کوی و بازار گشت؛ چندان که سیدحسین اردبیلی (پرچمدار مقابله با اصل دوم متمم از حزب دمکرات) مجبور شد، دو روز پس از قتل بهبهانی، مکتوبی تحت عنوان «ایراد نیست، نظر است» با امضای «تراب اقدام‌العلماء» (خاک پای علما!) در روزنامه مجلس به چاپ رساند. در این نامه، نویسنده، ضمن بیان ایرادات پیشین خود جهت رفع اشتباهات منتشر شده، اشعار می‌داشت پاسخ ایرادات خود به اصل دوم متمم را یافته و قانع شده است.^{۹۵}

۱۰۹

تکته

اینکه یک روحانی، و به قول خود «تراب اقدام‌العلماء»، پرچم مبارزه با نظارت فقها بر مصوبات مجلس را برافراشته و هم خویش را مصروف خرده‌گیری بر این اصل مهم و استراتژیک از متمم قانون اساسی (که ضامن حفظ «اسلامیت» نظام مشروطه بود) سازد، امری عجیب و غیرعادی بوده و اگر نیک بنگریم، حکم «خروج از زی روحانیت»، «عصیان بر طبقه اجتماعی خویش» و حتی «ستیز با خود» را دارد، و پژوهشگر تیزبین تاریخ را بر آن می‌دارد که، به‌رغم تظاهر و تأکید اردبیلی به صرفاً علمی و نظری بودن ماجرا، ریشه این رخداد غریب و گرانبار را در جایی بیرون از دایره اختلافات علمی و نظری سراغ گیرد و کلید معما را احیاناً در عرصه هزارتو و هزاررنگ سیاست

۹۴. سیر تطور اصل دوم متمم قانون اساسی در دوره دوم تقنینیه، همان، صص ۳۴-۳۶.

۹۵. همان، صص ۲۶، ۳۰ و ۴۹-۵۳.

جست و جو کند. از قضا، در پرونده سیدحسین اردبیلی مواردی از اخاذی، ارتشاء، دورنگی و، به ویژه ارتباط با بیگانگان و بیگانه پرستان یافت می‌شود که وضعیت او را بسیار پیچیده و مرموز نشان می‌دهد.

اردبیلی، در بگیر و ببند ناصرالملک و دولت صمصام‌السلطنه در مورد دمکراتها (پس از قبول اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسیه و تعطیل مجلس دوم در محرم ۱۳۳۰ق) به قلهک پناهنده شد^{۹۶} که می‌دانیم محل باغ بیلاقی سفارت انگلیس در تهران بود و، در واقع، سفارت بریتانیا در گرمای تابستان به آنجا منتقل می‌شد و حتی کدخدای انگلیسی داشت و عملاً در آن روزگار جزو خاک بریتانیا محسوب می‌گردید. ماجرا بدین جا ختم نمی‌شود. سید محمد کمره‌ای (دوست و هم‌مسلك اردبیلی در حزب دمکرات و رهبر دمکراتهای ضد تشکیلی و مخالف قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله)، در خاطرات خود بخش مربوط به ۱۵ رجب ۱۳۳۵ق، خبر عجیبی درباره ارتباط اردبیلی با از ما بهتران! نقل می‌کند که برای خود او نیز تکان‌دهنده بوده و در پی آن از حضور اردبیلی در جمع یاران همفکر و همکار خویش پرهیز می‌کند. کمره‌ای می‌نویسد و ثوق‌التجار اردبیلی برایم تعریف کرد که:

۱۱۰

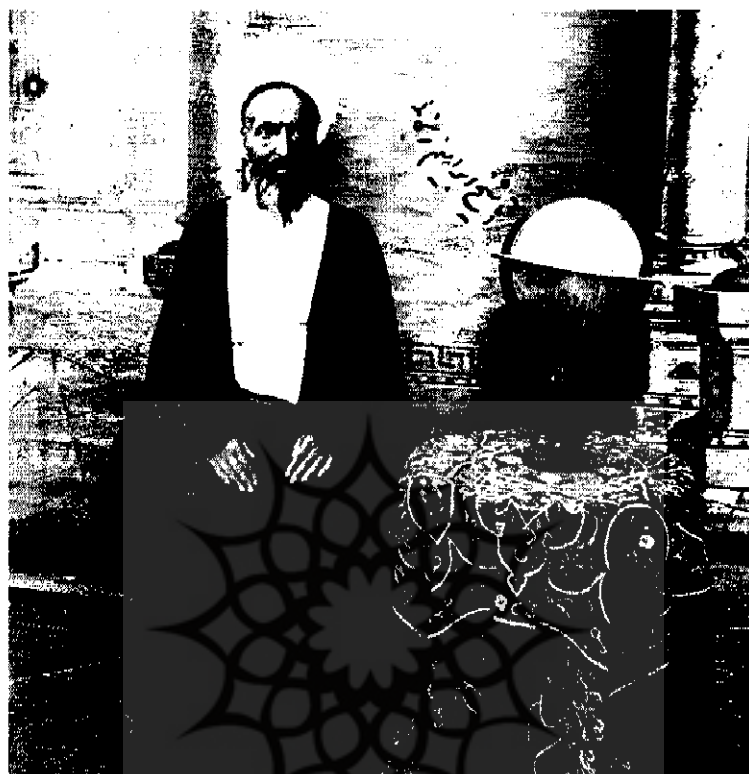
چند سال قبل با آقا حسینقلی تارزن و داودخان نامی حال کرده بودیم. داودخان گفت مرده باد اردبیلی. من بدم آمد. گفت تو را نمی‌گویم. یک اردبیلی هست که می‌آید ماهی پنجاه تومان از خانم انگلیسی‌ای که ارباب من است برای تعلیم به او در سفارت می‌گیرد و آن وقت بعد از درس و قدری صحبت، مطالب سری و غیر سری مجلس را به او می‌گوید. بعضی اوقات که من مشروب یا جایی می‌برم مطالب را با قلم مداد نوشته به خانم می‌دهد. بعضی اوقات هم خانم ساعت چهار، پنج، هفت از شب رفته، خانم، مرا می‌فرستد عقب او و او می‌آید. با هم صحبت مطالب مجلس و اسرار او می‌شود و او می‌نویسد و اسمش سید حسین اردبیلی است.^{۹۷}

ظاهراً به همین علت بود که کمره‌ای، نه روز پس از شنیدن این خبر، خواستار اخراج اردبیلی از جمع دمکراتهای همفکر خویش در آن ایام گردید.^{۹۸} اردبیلی نیز در زمان مدیریت روزنامه ایران (۱۳۳۵-۱۳۳۶ق) با کمره‌ای سرگران، و مانع درج نامه‌های مرتبط

۹۶. ابوالحسن علوی، همان، ص ۲۰.

۹۷. روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، همان، ج ۱، ص ۲۱.

۹۸. همان، ص ۳۸ و نیز ر.ک: ص ۱۲۰.



شیخ ابراهیم زنجانی [۱۷۵-۱۹۲۰ع]

با او در آن جریده بود.^{۹۹} کمره‌ای، در خاطرات خود، موارد دیگری از روابط مشکوک و اعمال فاسد اردبیلی را ذکر کرده است؛ از جمله آنکه: بیان‌الدوله (یکی از دمکراتها)، اردبیلی را در خانه رحمت‌الله لنج و در خانه نصرت‌الدوله [وزیر خارجه دولت وثوق‌الدوله و از ارکان کابینه قرارداد] با علی‌اکبر خراسانی دیده بود و آنها دست‌پاچه شده بودند؛ و او به عدل‌الملک [از ایادی کودتای انگلیسی ۱۲۹۹] گفته بود. عدل‌الملک مغلظه کرده بود که رحمت‌الله خان عکاس بود!^{۱۰۰} نیز پس از فوت اردبیلی (تهران، ۲۰ رمضان ۱۳۳۶)،^{۱۰۱} در یادداشت ۴ ذی‌قعدة همان سال از سابقه همکاری پرسود اردبیلی با سیدضیاء‌الدین طباطبایی، و ثروت هنگفتی که پس از مرگ خود بر جای گذارد، سخن می‌گوید:

۹۹. همان، ص ۲۹۶.

۱۰۰. همان، ص ۳۰۹.

۱۰۱. همان، ص ۲۰.

مرحوم اردبیلی اثاثیه خانه‌اش هشت هزار تومان می‌شده، اما پول نقدش معلوم نشده کجاست و در اینکه پول هنگفتی داشته محل حرف نیست، که هفته قبل از فوتش گفته بود به [سید عبدالرحیم] خلخالی که کتابهای خطی نفیس هرجا و هر قدر که قیمت داشته باشد برای من بخر، پولش هر قدر باشد فوراً می‌دهم. و اردبیلی می‌گفت که سید ضیاء در آن چند ماهه که من اداره او بودم صد هزار تومان بلند کرد و من هر چه می‌خواستم می‌داد. مخبر همایون به خلخالی، در وقتی که در مالیه بودند در قضیه تمیر چاپی یک مطلبی، پانصد تومان اردبیلی فرستاده بود و قبول نکرده بودند. بعد از محکوم شدن خود اردبیلی تنقید از اعمال آنها می‌کرد. مخبر همایون از آن مرحوم بد می‌گفت، که خودش مساعد با خیانت می‌شود، وقتی که ما مغلوب می‌شویم تنقید می‌کند!^{۱۰۲}

بدین ترتیب، در اینجا نیز؛ یعنی در موضوع مخالفت سید حسین اردبیلی با اصل نظارت علما بر مجلس هم، مثل توهینات ابراهیم زنجانی (در اثر القائنات اردشیرجی) به طراح اصل مزبور (حاج شیخ فضل الله)، باید گفت: «این همه آوازاها از شه» بوده است...!^{۱۰۳}

طرفه آنکه، با آن همه شواهد و قرائن دال بر ضدیت حزب با اسلام و روحانیت، وقتی که مراجع مشروطه خواه نجف (آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی) صحنه گردان این حزب (تقی زاده) و همفکران وی را رمی به فساد مسلک سیاسی و انحراف آن از اسلام کردند اعضای حزب بر آشفته، به زمین و زمان بد گفتند و مقام مرجعیت را تحت تأثیر القائنات مستبدین و روسها شمردند! (ادامه دارد)

۱۰۲. همان، ص ۳۹۶.

۱۰۳. اردبیلی در ۱۳۳۵ قمری (زمان صدارت علامه السلطنه) به مدیریت روزنامه ایران (ارگان نیجه رسمی دولت) منصوب شد و در رمضان ۱۳۳۶ (در آستانه تشکیل کابینه وثوق الدوله) بیمار گردید و در بیستم همان ماه، به سن ۳۸ سالگی درگذشت (همان، ص ۲۹۶؛ باقر عاقلی. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران. تهران، نشر گفتار و علم، ۸۰، ج ۱، ص ۷۱).